

والله جبراً باعده یا تقتصر در محاربه صغیر و کبیر **فصل پنجم** در ذکر اند حاضری **فصل ششم** فی طریق تخلیه الذکر  
**فصل هفتم** در ذکر نفی و اثبات و ذکر ناسوتی و ملکوتی و جبروتی و لا اله الا **فصل هشتم** در ذکر یکاضری  
تا دوازده ضرب **فصل نهم** در ذکر جدادی **فصل دهم** در ذکر کشف معانی قرآن و کشف **فصل یازدهم**  
در ذکر یحیی پاک و ذکر کشف روح رسول الله و کشف الارواح و اسرار ملائکه و اسم شیخ **فصل دوازدهم** در ذکر  
حسب الاستعداد و صلاحیت از انتقال بعضی صفات بسوی صفات دیگر **فصل سیزدهم** در ذکر جبر علی و  
سهروردی و بدلائل و فنا و بقا و ذکر جبروت و یا هو و کشف ملکوت و حضور و یاحی یا قیوم و لا اله الا **فصل چهاردهم**  
در اسرار اذکار بزرگوار اهل الله **فصل پانزدهم** در معرفت اذکار عربی و فارسی و هندی و بعضی سلوک جوگیه و اذکار  
ایشان و جلسیه **فصل شانزدهم** در ذکر اسم حلال و حلال و مشرک **فصل هیفتم** در شغل آئینه و نظیر چشم  
در بالای ابرو **فصل هجدهم** در مراقبه و در بیان مراقبه سلسله نقشبندیه **فصل نوزدهم** در ذکر جانوران **فصل**  
**بستم** انواری که در حالت ذکر ظاهر شوند **فصل بیستم** و یکم در علامت آواز شیطانی و رحمانی +  
**فصل اول** در وفادار ذکر جبر قال الله تعالی فاذا کوا همه ذکر اکثر یا یعنی یاد کنید خدای عزوجل را یاد که دینی بسیار پس بگوید  
از خضایق که اینست که هیچ وقت منع نیست بلکه همه اوقات مامور و مایوس است اعلم ان الذکر محبوب فی جمیع  
الاحوال الا فی احوال و رد الشرع یعنی انه یکره الذکر حاله الجلو کس علی تضار الحاحه و فی حاله الجملع  
و فی حاله الخطیئه لمن سمع صوت الخطیب و فی القیام فی الصلوة و لایکره فی الطریق و لانی الحام اجمع العلماء علی  
جواز الذکر بالقلب و اللسان للحیث و الجنب و السحاف و النفس و الذکر و الذکر فی التبییه و التمجید و التخیل و التکبیر  
و الصلوة علی رسول الله صلی الله علیه و آله و دعا و غیر ذلک و لکن قراة القرآن حرام علی الجنب و السحاف و النفس  
سوار قراة قلیلاً و اکثر احتی بعض آیه و یجوز لهم اجراء القرآن علی القلب من غیر لفظ ثم لا ینتی ان یشرک الذکر  
باللسان مع القلب خوفاً من ان یظن به الیاری بل بکرها جمیعاً و یقصد بها وجه الله تعالی و قد قد مناع علی الفضیل  
ابن عیاض رحمه الله ان یشرک العمل لاجل الناس ریار و لو فتح علی الانسان علیه بایة باطله  
الناس و الاحترار من تطریق ظنونهم الباطل لانه علیه کشره ابواب الخیر و ضعیف علی  
نفسه شیءاً عظیماً من مهات الدین او یسبب هذا طریق العارفين هذا القتل من اذکار القلوب  
نقل است از حضرت بنی گے شیخ عبداللہ قدس سره العسری که میفرمودند که پیر دستگیر بندگی  
حضرت شیخ قطب الدین حاجی قدس سره اندر فرزند میگفتند که اد اکل ذکر چه دوازده سال گشتم از  
شام تا صبح و از صبح تا شام فائده که در ذکر چه یافتیم در هیچ عبادتی نیافتیم چون ختم قرآن میکردم کمتر از ختم میکردم چون گز  
نیکو یاردم کمتر از یار رکعت نگاردم و صائم الدهر بودم بلکه در هر راه اکثر روزه می شد شتم و چون اسما میکردم

فصل اول در وفادار ذکر جبر

گفت از آنکه بار نخواهم فدا نموده شاد در ذکر جبر دیدم هیچ از اینها ندیدم فاکس یا غوث از اجازت العطشان فی یوم شدید الحسروانت صاحب دار البارد و لیس یک حاجت بهالما فلو کنت تمتعه فانت اخل الاخیلین فکیف انعمهم و انما شهدت علی النبی فانی ارحم الراحمین یا غوث گاهی که بیاید بر تو نشسته در روز سخنی گراود مالک آب سرد باشی و ترا هیچ حاجتی نباشد اگر منع کنی تو آن آب از ویس خجل ترین بخیلان باشی پس چگونه منع کنم ایشان را از رحمت خود که من گواه میگردم بر ذات خود بدانچه ارحم الراحمین بنم یعنی طالب نسبت کرده است بر نشسته که غایت از شوق طلب بر تو بیاید و تو صاحب آب سرد باشی یعنی مرشد کامل باشی و بر مقامات باطن الیک شده باشی و او را از شاد کنی پس تو خجل ترین بخیلان باشی زیرا چه من ایشان را از رحمت خود منع نمیکنم تو ایشان را چه از ارشاد منع میکنی و من بر ذات خود گواه میگیرم که من از همه موجودات جیم ترم یعنی صفت رحمت بیفت کرده است بر غضب من کما قال الله تعالی فی حدیث القدسی سبقت رحمتی علی غضبی

**فصل دوم در ارشاد تلقین که از پیران رسیده است** بدانکه مرشد طالب را فرماید سه روز متواتر روزه دارد اگر تواند نه کند و الا بدانکه طعام افطار نماید و هر روز کلمه تحلیل و استغفار و در و دهر سه هزار بار بگوید و بعد سوم روز غسل کرده پیش مرشد بیاید پس بفرماید که مرید فاتحه و اخلاص و اتمن الرسول و استغفار و شهادت اعدا لا اله الا هو و الملائکة و اولو العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم بخواند و بعد بگوید که بیعت کردی برین ضعیف و خواجه ابن ضعیف و خواجه کان خواجه او بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و حضرت رب العزت عهد کردی که خوارج را بر هیچ شرع مستقیم داری دل را بجهت خدا بیتی داری و برین وقت دست راست او بر سینه چپ خود گیر و پیش او نشسته باش دست بامن طالب زند و اگر در مجلس بیچم زیاده بود و امن و امن گرفته گیرند و هم حرام بگوید بیعت کردم و عهد کردم که هیچ شرع با شتم و دل را بر محبت حق صرف نمایم بعد از آن مرشد او را در خلوت پیش خود به ادب بنشاند و بگوید که طایم حال مسترشد و اند تلقین فرماید و باقی خود بدو ده تا باغزار تمام نگاه دارد و خلوت چنان باید که کسی غیر از مرشد و مسترشد در میان نباشد چه هر طلبه با سرسری مخصوص است و وصیت کند بر حکم مرشد ذکر را در کار فرماید و از گفتار و اظهار دور دارد و تا شتر اسرار و انوار گردد و طریق تلقین آنکه یکبار مرشد بگوید و مسترشد بشنود و باز مسترشد ذکر بگوید و مرشد بشنود و سه بار تکرار کند و حواله سازد بعضی مرشد بگوید چنانچه ما از پیران رسیده است حواله تو کردیم و مسترشد بگوید قبول کردیم نقل است که روزی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت یا رسول الله و لعی الی اقرب الطرق الی الله و افضلها عند الله و اسهلها الی عباد الله فقال صل الله علیه و سلم و ادم ذکر الله تعالی فی الخلوة و المجلوة و قال علیه السلام غرض عینک و السمع منی حتی اقولها فقال صل الله علیه و سلم لا اله الا الله ثلاث مرات رافض صوتا مضمضا عینا و علی رضی الله تعالی عنه

فصل دوم در ارشاد تلقین که از پیران رسیده است

یسع ثم قال لا اله الا الله ثلاث مرات والقبه صلى الله عليه وسلم يسمع فاجازه له صلى الله عليه وسلم  
 ان يلقن لغيره ثم لقن على رضى الله تعالى عنه الحسن البصري وهو لقن جيب الحمي وعبد الواحد بن زيد  
 فاعلمه وقت بدشاندن نگاه این آیت سربار بخواند بعد فوق ایدیم من نکت ثانی اینکث علی نفسه  
 ومن اوستی با عابد علیه الله فیو تیه اجرا عظیما ودرین راه صادق کسی است که قدر تاقیه بداند رباعی در تاقیه  
 جمله عشق و شوق است همه به اسرار جمال دوست و ذوق است همه به چون بر سر خود بنهادی آن مونس و مست  
 میسوز عشق او چو شوق است همه به لباس التقوی ذلک حیسر و العاقبة للمتقین بعده دو گانه را  
 ادا کند در هر رکعت بعد از فاتحه سوره اخلاص سه بار بخواند بعد از سلام دعا بخواند مستجاب است و نیز امر کند  
 طالب را که بعد از نه نماز پنجگانه در دوده بار و اخلاص ده بار و شش رکعت لبه سلام صلوة الاو امین گزارد و  
 دو رکعت بعد از این به نیت حفظه الایمان بخواند و نیز خواب صد بار تهلیل بخواند و فاتحه بار و اح اهل شجره خویشت  
 خوانده باشد ترتیب مرید کردن زنان متابعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم چون عورت را مایل به  
 بیعت میگرداند در قبیح آب مرید میگرداند کما روے عمر بن الخطاب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه  
 وسلم انه اذا كان بالبع النساء و ما بالقدح من ما ففسن بایدهین و غس رسول الله صلی الله علیه وسلم یدیه فی  
 شلخ قادریه به متابعت رسول الله صلی الله علیه وسلم بیعت عورت در آب میکنانند بعد بار و اح سرور  
 کائنات و بار و اح جمیع پیران خود قدس الله سرهم فاتحه و اخلاص و در و بخواند که مدقام و کشائش باطنی  
**فصل سوم در ذکر پاس انفس و حبس و منفی و اثبات لاسع و الا الله و مسد بایه پاس انفس عالیه**  
 قادریه و در حالت بر آمدن دم هی گوید و در حالت بر آمدن دم هو گوید پاس انفس خض انفس عالیه قادریه  
 هو هی و در حالت بر آمدن دم هو و در حالت بر آمدن دم هی گوید ذکر مشی اقدام اگر شتاب میرو  
 و در هر گام الا الله الا الله و اگر آهسته می رود در وضع پای راست الا گوید و در وضع پای چپ اله گوید باز  
 در وضع پای راست الا گوید و در وضع پای چپ الله اگر میان میرو و در قدم راست الا الله گوید و در قدم  
 چپ الا الله و در هر قدم الله الله گوید و مسد شغولی از رشد معلوم خواهد شد و بعد فسر اع ذکر سه بار  
 سبحان الله و الحمد لله عظیم گوید و دست بر آورده امین دعا بخواند اللهم انک قلت فا ذکر و لے اذ کر کم  
 و قد ذکرناک علی قدر قلت عقلت و علمنا و فهمنا فا ذکرنا علی قدر و سعت رجحناک و فضلک و مغفرتک  
 اللهم انت هم صاحب قلوبنا لذلک یا خیر الذکرین و یا ارحم الراحمین و در و گوید شغل مشی بوقت برداشتن  
 قدم یا رفع گوید و در وقت گذاشتن قدم یا خافض گوید ذکر عالیه قادریه در رفتن لا اله بوقت برداشتن  
 قدم الا الله و در وقت گذاشتن گوید یا هر دو حال الا الله گویان باشد فتح باب باطنی و حاصل شود

فصل سوم در ذکر پاس انفس و حبس و منفی و اثبات لاسع و الا الله و مسد بایه پاس انفس عالیه

پاس انفس کلمه لا اله الا الله بادم فرو دینه گزارد و کلمه لا اله الا الله بادم بالا کشد و نظر پیوسته در بست و کشاد بر ناف دارد  
از آنجا که در هر بسته بی حرکت زبان بدم فاکر باشد چنانکه استغراق در ذکر بود و کلمات کرد و در بیداری و  
خواب ذکر باشد و چون گرد و دیگر لفظ الحمد الممد را در هر دو دم فرو دینه و بالینه می گفته باشد محققان  
گفته اند که ذکر موهوبی اختیاری جاری است خواه دانند یا ندانند پس همه شش همیشه در ذکر خداست لیکن کامل  
آنکه ذکر خود آگاه و واقف گردد و ذکر خود را دانم در ملاحظه دارد با آنکه در عین ذکر خود آگاه و واقف گردد  
و ذکر خود را دانم در ملاحظه دارد با آنکه در عین ذکر خود مستغرق شود و دیگر ذکر است بی اختیاری در نفس  
هر کس اگر گوش را بسته با انگشتان دارد آن ذکر را بشنود بعضی این را صدای نامند که با صدای هویت در  
باطن ملحق است کسی که دانا بدین صدای مشغول ماند با صدای هویت رسد و در کم گردد و دست ذکر کبریا یاد  
جلسه مذکور نگاه دارد و پشت را خم خورده سر را میان کتفین جبهانیده دم را بتصور هوا رخت ناف بالا  
کشیده و حبس کرده بدارد چون طاقت نماند بتدریج گزارد و باز از سر آغاز کند <sup>۹۹</sup> صدای هویت بود  
ملاحظه در یاد جلسه موهوب نگاه دارد و دم را حبس کرده هر دو انگشت شهادت در دو گوش نهاد از نیلوفر دم را با دواز  
باطنی هوگو بیان بالا کشد و بان صدای هویت <sup>۹۹</sup> سه بار در ملاحظه آرد و در تصور هر سه سر اندک اندک  
حرکت دهد چون تمام شود باز از سر گیرد و مشغولی صوت سر مد که صوت لایزالی نیز گویند و در جوگ آنرا انهد گویند و در  
سورح گوش خود را از انا مل سبب امتین محکم بند کن و متوجه شو که در دماغ تو آواز سه مثل آواز افتاد و آن آب  
از بالا بهیم مسموع تو میگردد و خود را با اهتمام متوجه شنیدن آن آواز ده و یک لحظه از غائب و غافل  
منشین و چون رسوخی پیدا کند اندک آن هر دو انگشت راست بکن و باز متوجه شو از شور عالم آن صوت  
از تو غائب نشود و همچنان تا بجای که بے مدد کوک کردن انگشتان آن صوت بشنوی و شور عالم و عالمیان  
ترا راحت نرساند بلکه صوت سر مد بر تو غالب از اصوات دیگر باشد و ترا درین مقام شوقی فرو گیرد که در نوشتن  
و گفتن نیاید و بعضی فلفل گرد و در پیله پیچیده در صلع گوش محکم نمایند که از حرارت فلفل آن صوت فوت گیرد و از بعضی  
شنیدم فلفل در حریر یا چرخ ریخته در صلع محکم نمایند تا حرارت بیش از پیش حاصل گردد و صوت بسیار  
فوت گیرد و آن فلفل بعد از آن حول برائے بیماری چشم نهایت نافع است شغل نرود موجدان هند اگر چه  
اقسام است اما بهترین شغل اشتغال است که در خواب و بیداری و بے قصد و بے اختیار از نفس وی همیشه صادر  
میگردد آیت قرآن وان من شی الا سبح بحمده و لكن لا تفقهون تسبیحهم اشاره بر همین است و آن  
را تبسیر و لفظ کرده اند نفس که بالا میرود و هووان میگویند و نفس که بیرون می آید هین میگویند یعنی او نیم  
و صوفیه مشغولی این دو لفظ هو الحمد و الحمد هو را میدانند که در رفتن نفس هو و در بیرون آمدن نفس

و در وقت آمدن هوا هم می شود بهتر پاس انفاس همین است که گفته شد و هوا را با پاس دار  
 اگر در حلقه و ملک و دگون ملک توان کرد یک نفس و فرو بریده کردن شیطان و خناس و بر مردان پیش  
 پاس انفاس و تر یک حرف پس از جمله عالم و که از حالت نیاید که خدا دم و اگر تو پاس داری پاس انفاس و  
 سلطان زسانند از ان پاس و ذکر آورد و برد الا الله نفس و دیگر پاس انفاس که بکمال الله کند و اعتقاد  
 او این است که ضم با الله را با شباع بخوانند تا از دوا و متولد شود و در وقت مد نفس الله بدیم بگنید سبب نمی دم  
 لسان دل باشد و در وقت جذ نفس هم یعنی دم گویند بهمان ذکر و ذکر پاس انفاس برابر است که ذکر  
 لا اله الا الله باشد یا ذکر الله اگر صوت از خیشوم پیدا شود آن را ریه می گویند و این شورش و سوزش  
 بسیار آرد لیکن بدایع حرارت و خشکی رساند و خیشوم دماغ بر و غن بادام چرب کرده باشد بهتر است این ذکر را  
 گریه کمال رسانند که کمال است که شوره و اختیار ذکر دم و ذکر باشد اگر شخصی ساده را که هنوز روح دل او از  
 نفوش اذکار و افکار منتقل نگشته باشد پیش روی خود را از بیهوشی زانو نشانند و گوید که زرخ را بر سینه نهد و مکر را بطرف  
 شکم کج کند و سینه پیش بر آورد و بنشیند و چشم بر بند و مرشد احساس نفس بگیرد و وقت فرو بردن او دم خوش  
 مرشد دم خود بر دم او برود و وقت بر آوردن او دم خود را در شد دم خود در کش چون باین طریق مشغول شود یک  
 نوره از سترش بر آید و ذکر الله هم از زبان وی جاری شود که مردم ازین در حیرت باشند و آن قدر سخت طلب  
 آید که از گرمی آن خون از بینی و گوش سترش بر آید و این را ذکر سینه بسینه گویند که در واسطه زبان تعلیم او کند  
 اما اگر سترش شاغل باشد خصوصاً بشغل مراقبه که تا حبس نفس نمانند تدبیر می شود و او اثر نماید که او نفس خویش  
 در خود زردیده بود بلکه گاه باشد که اثر بخود می شاغل هجوم بر می شد نماید که از فکر تدبیر معطلش سازد و سنده ذکر قلب  
 جلوس معین نیست بحسب دم بقصور اسم ذات معده را بالا کشد باز بهمان تصور فرو آورد و پای بیدین طریق مواظبت  
 نماید سنده ذکر حیران جلوس معین نیست بحسب دم هفت کت پایا از تحت ناف معده را بقصور الله برگردان  
 هوا بالا کشد چون هفتم کت تمام شود دم را به تدبیر بگذارند باز از سر آغاز کنند فائده از عمل روشن خواهد شد  
 و ذکر نود و نه ضرب بحسب دم در یاد دوزانو بنشیند و دم بیرونی را از راه بینی درون کشیده حبس کند بعد دم  
 را به معده بر آورد و الله گویان بر نیل و ضرب کند تا بجا ضرب باز چهل و نه ضرب را از معده جانب صدر  
 کشد ولیکن هر ضرب در اسم ذات را به یک از نود و نه صفات موصوف گردانند پاس انفاس بحسب دم  
 بجز دم مشغول شود و دم سازی کند و دم را با قوت بالا کشد به مغز رساند چون تنگی نفس شود دم را آهسته آهسته  
 بگذارد چنانکه احساس آن دم شود و این را تسکین و آرامی خوانند بهتر است که بذكر الله الله با واسطه و ملاحظه  
 بحسب دم مشغول ماند چون حرارت دم به مغز رسد می گذارند در وجود آید باز محکم نگردد و چون دم فرو می نهد و بالینه بام حیره

جمع شود یکے کرد و کجایین اشارت بدان دارد آن مقام آب حیات است آنگاه روحانی گردد و عالم طیر و سیر  
پیش در آید علم لدنی و باطنی و باطنی من لدنا علماء روی نماید و عذر از گردود و باخضر علیه السلام ملاقات شود  
صاحب تصوف روزگار گردد و درین کار ترک جماع و تجرید و تفرید شرط است پاس انفس حبس هم سبب بایست  
این سه ارکان دارد یکی اسم ذات در مقام حدیث نفس دوم ملاحظه صفات احویات در محل خطر سوم واسطه  
در مرکز دل و تمثیل این سه پایه ابرئق کرده اند که بغیر یکے قائم نماند و این معنی رکن است اسما صفات که با اسم  
ذات یاد کنند در اصطلاح مشایخ آنرا ملاحظه دارا و خوانند و منظور دل را تصور و واسطه و برزخ گویند و  
شرائط این ذکر مشهور هفت اند یکے شد و دیگر مدر سوم تحت و این سه داخلی اند که بی این سه ذکر نبود چهارم محاربه  
و پنجم آفتاب و این دو در داخل اند داخل محاربه در شد و تا داخل در ملاحظه است ششم محاسبه به ششم مواظبه و این دو  
شرط خارجی اند ملازم است این نیز باید عطلت و غفلت نبود و ذکر بر دوام باشد و نیز این هفت شرائط در ذکرده رکنی  
ست مشهور درین کار سهین دانند و بر دایقی فوق شرط ششمی است چنانکه گفت فرد برزخ و ذات و صفات میشود  
بدو تحت و فوق بی نایط البان را کل نفس ذوق و شوق به دو و شرط دیگر اند ملازم است این نیز باید تا فائده  
تمام حاصل آید و آن تعظیم و حرمت است تعظیم و قار حق تعالی و حرمت رعایت آداب شرع است چنانکه مطابق  
و مستقاد و امر و نواهی بوده و به دوام و حضور و استقبال قبله و رعایت آداب دیگر و هر چه اوقات و دو در بودن  
از شبهات و بدعات غریز من حی باید که در یک دم ذکر چندان قبض دم کند که تنگی نفس بود و بخود پی پدید آید  
و چندان سعی کند که هر روز در روز و هر روز در شب سیر آید لیلا و نهار استغرق شود و فرو اگر یک ذکر گوید  
صبح تا شام به رسد کارش بغضل حق با تمام به چون بغضل و کرم حق تعالی توفیق رفیق این ذکر گردد و ذکر دیگر  
جان رسد خبر سبحان و ده تا کدام سیر در این دولت بود بلکه اسم ذات العبد است و ملاحظه اسما و صفات  
اقبات سمیع و بصیر و علیم است و این ترتیب را نزول خوانند باز روح کنه علیم و بصیر و سمیع باز نزول  
کنه سمیع و بصیر و علیم نه بار می شود باز هم برین طریق مشغول باشد معنی اسما و صفات بخاطر می آورده باشد  
تا ملاحظه حاصل گردد و خیال به ملاحظه کار و در برائے خطر و بندی نظردل دائم بر واسطه دارد که واسطه در نوبت  
نیست و در ملاحظه نوبت است و تصور اصلی بزرگ است که تعالی الشیخ القناتی میگوید که از جمله اغیار حق و از خود شس  
آگاهی نماند و ذکر در ذکر مذکور مجرود و فرو و تجدید حلول نیست تا بودن است و ورنه بکذا ف آدمی حق نشود  
طریق سه بایست که العبد بدل گوید و زبان در کام سخت کند تا متحرک نشود و پنجه از تحت ناف آغاز کند تا ذکر تمام  
دم نقصان بود و در گذشت تا ملاحظه و واسطه تمام در آید و علی هذا القیاس دوم بار و سوم بار و این نزول است در  
هر اسم یک صفت ملاحظه کند و بعضی هر سه اسما صفات در یک اسم ذات ملاحظه کنند و در از کشند و بعضی



اسماء صفات با عرض و نزول در یک اسم ملاحظه کنند و بعضی اسم ذات واحدی کنند که قبض دم حاصل آید و  
 درین قبض دم هر چند اسم که در آید ملاحظه کنند و عدو فوق و تحت آنست که ذکر العدد را از فرد و ناف بگیرد  
 و بعد با قوت آغاز کند و نکشد یعنی دم را دراز کند و صوت حسن یار کند تا ذکر عبادت باشد بسبب  
 قصد و مشقت و ذکر القلب و سوسه نباشد و تمام دم سوسه بالا سینه بگیرد و حبس دم کند تا در یک دم دو ذکر  
 یاست ذکر یا زایده ازین بود تا حرارت در باطن پیدا آید و حال متولد شود باید که کشش دم هر دم فوق المعتاد  
 بود تا موجب منع انتشار هوا گردد و حرارت باطنی ظاهر شود و سوسات باطنه گذاخته گردد زیرا که هوا گرمی  
 دارد و به بیرون آمدن هوا گرمی بد سوسات باطنه نمیرسد و عرقی که متصل اند چربی بسیار دارند و بواسطه  
 چربی خناس مشوش بدل عروق متعلق میکند و خطرات فاسده و وسوسه باطنه در دل میگزارند چون  
 دم بسته گردد و حرارت دم به آن چربی رسد گذار شود و صفائی دل پدید آید خناس مقهور گردد و چون  
 کشش دم فوق المعتاد بود قبض و تنگی نفس گردد و خطر بندگی شتاب شود و محویت بروی پدید آید و  
 حرارت دم در تمام اندام و اعضا و گوشت و پوست جاری گردد آتش محبت در دل افتد غایت باقی البتة  
 کشش دم و خطر بندگی را خلوصه از طعام و شراب شرط است خصوصاً در ابتدا در حال فرد کجا ذکر کند  
 در انبان آرزو بسخنی نفس میکند یا دراز بدارد و در تحت فائده بسیار و حج می شمارد اعتبار بلی تحت ذکر نقصان  
 و در تحت حرج و زیان مباد ان خون بارد و ملاکت آرد هر چند تحت طبع تر و کمر متاصل تر پس از تحت مهاد ممکن  
 چاره نبود اما باید که خود را از حرج دور دارد و نخت در کار آرد الله یعمک حامی وقت سست هیچ زیان  
 نرسد و ذکر بمنز جان برسد و خبر سبحان بده انشاء الله تعالی فرد جان باز که وصل او بر سنان میهند  
 شیر از قدح شرع بمستان نهند و بدانکه ذکر پاس انفاص درین ذکر حاصل است اگر همه اوقات انفاص  
 را بذاک مشغول دارد و خطر غیره در دل نیارد نظم پس بان دل شود اندر کل جال و تانیا بد هیچ زد و آنجا بحال  
 هر خیال غیر حق را زد و دان این ریاضت سالکان را فرض دان و هر یک نفس کسیه و از عمر گوشت  
 کان را خلیج ملک و عالم بود بها و پسند کین خزینه دمی را بجان باد و آنچه روی بجا که تپی دست بینفا  
 و کفر نفی و اثبات جلسه از مرشد فهمیده ذکر کنند لا تمجدوا الله لا یخلوب الله لا تقصودوا الله  
 لا تحبوبوا الله لا تمجدوا الله این را تا دو صد مرتبه و یکدم و وقت صبح بکنده باید قادر به علم  
 فرد بر ذرات و صفات و شد و تحت فوق و میناید عاشقان اکل نفس ذوق شوق و شغال  
 قادر به عالمه سمیع صفات الله سمیع الله متکلم الله تعبر الله قدر الله مرید الله موجود الله علیم الله شغل الله  
 الله مد مشرب قلندریه بزرگ چهره شاش به معبود اس اشارتها باشد تا به اسم ذات اول خود افتد و برگرداند



عالم کثرت بر عالم وحدت رسد این است العدد الف اشاره کی است لام اشاره نفی است غیر هو اشاره از تو  
یعنی هسم ذات العلم القطعه همین اشارت است العدد را از زیر ناف باند لا کشد بام الدماغ رسانیده در عین مد  
بر رخ نگارند و این اراده بگوید کان العدد ولم یکن معششی و باز هو را بدم زیر ناف رساند انحضرت  
شرفی در است انکاشات بذات وصفات در همدم براقیه چنین گفته باشند سند و ذکر قلند ریه در یاد جلالت کور  
نگاه دارد و پانسن میان دوزانو و یاحسین بر ناف و یا علی بر کتف چپ و یا محمد بخود گویند ضرب کند  
باز از سر گیرد و بعضی شاخ مجروح یا محمد گویند بدین طریق یا بطرف آسمان و محمد بر سینه و در سلسله قلند ریه یکدم  
العدد هو حق می گفته باشد بلکه شغل باطنی بر انواع است بعضی صورت خود را آئینه دیده بر آن صورت نظر  
کنارند بعضی بر صورت مغویه روحیه نظر دارند بعضی بر آئینه روئے مرشد و اما نظر دارند بعضی بر نقش  
العدد نظر نگارند بعضی ذات العدد بران خیال در نه گنجد و خیال دارند اعد ربک کانک ترا  
حق تعالی را برین خیال محور ساخته بعضی بر حقیقت جامع خود نظر دارند و بعضی بر حقیقت جامع عالم و بعضی  
بر حقیقت جامع الهیه و بعضی بر یک فردی از افراد انسانی و بعضی اتمام عالم را فوری محض تصور کنند تا بر آورده  
فصل چهارم در ذکر ذات کلمه العدد و جس دم هسم و العدد چهار باید خواه با قصر محارب به صغیر و کبیر ذکر ذات  
کلمه العدد است و این کلمه را هم در سلسله قادریه مثل کلمه لا اله الا العدد از یک ضرب تا دوازده ضرب که ذکر میکنند  
از آن ذکر حضور می گویند و آسان ترین ضربها از روئے فهم و عمل آنکه کلمه العدد راستا و چپا و پیش طرف آسمان  
و جانب اول و پنج ضرب است بر بند و خود را همون دانند زیرا که غیر را اصلا وجود نه و وجود حق سبحانه تعالی را انتباه  
تا در مظهره متبذره و در طریق ذکر آنست که لا اله الا الله را از پیش ابتدا کند و الا العدد را بر دل ضرب کند طریق هسم  
العدد العدد العدد را بکنند این است که یکبار اسم العدد طرف راست بگوید و دوم طرف چپ و ششم بر دل زند طریق ذکر  
با هویتی بدانکه جانب کتف راست رو آورده با گوید و بجانب چپ هو سرنگون کرده بر دل ہی زند پیایه  
برین سند عمل نباید فائده خواهد شد فاصه عمل حضرت عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه ذکر العدد چهار خواه با مد خواه با قصر  
بملاحظه انت الهمامی و انت الباقی باقت تصور گوید دیگر ذکر العدد بالقصر العدد متقی العدد حاضری  
العدد ناظری گوید و این ذکر شیخ هبیل بن عبدالستری است و دیگر از شیخ عبدالقادر جیلانی است که العدد  
حاضری العدد ناظری العدد شاهدهی العدد سی طالب را باید که همیشه بگوید گاهی در دل بگزارد و گاهی  
بزبان می آورده باشد و مرآتیه العدد حاضری العدد ناظری العدد شاهدهی العدد سی در سلسله قاریه مقرر است  
و در سلسله عالییه چشتیه ابن الفاذ را کفره در اشغال و اربعینات و سجدهات با خضوع و خشوع بر زبان  
دارنده باشند و حضور این معنی و اما در دل خود میدارند درین ذکر فتح بسیار و کمالات بشمار است و دیگر

فصل چهارم در ذکر ذات کلمه العدد و جس دم هسم و العدد چهار باید خواه با قصر محارب به صغیر و کبیر ذکر ذات کلمه العدد است و این کلمه را هم در سلسله قادریه مثل کلمه لا اله الا العدد از یک ضرب تا دوازده ضرب که ذکر میکنند از آن ذکر حضور می گویند و آسان ترین ضربها از روئے فهم و عمل آنکه کلمه العدد راستا و چپا و پیش طرف آسمان و جانب اول و پنج ضرب است بر بند و خود را همون دانند زیرا که غیر را اصلا وجود نه و وجود حق سبحانه تعالی را انتباه تا در مظهره متبذره و در طریق ذکر آنست که لا اله الا الله را از پیش ابتدا کند و الا العدد را بر دل ضرب کند طریق هسم العدد العدد العدد را بکنند این است که یکبار اسم العدد طرف راست بگوید و دوم طرف چپ و ششم بر دل زند طریق ذکر با هویتی بدانکه جانب کتف راست رو آورده با گوید و بجانب چپ هو سرنگون کرده بر دل ہی زند پیایه برین سند عمل نباید فائده خواهد شد فاصه عمل حضرت عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه ذکر العدد چهار خواه با مد خواه با قصر بملاحظه انت الهمامی و انت الباقی باقت تصور گوید دیگر ذکر العدد بالقصر العدد متقی العدد حاضری العدد ناظری گوید و این ذکر شیخ هبیل بن عبدالستری است و دیگر از شیخ عبدالقادر جیلانی است که العدد حاضری العدد ناظری العدد شاهدهی العدد سی طالب را باید که همیشه بگوید گاهی در دل بگزارد و گاهی بزبان می آورده باشد و مرآتیه العدد حاضری العدد ناظری العدد شاهدهی العدد سی در سلسله قاریه مقرر است و در سلسله عالییه چشتیه ابن الفاذ را کفره در اشغال و اربعینات و سجدهات با خضوع و خشوع بر زبان دارنده باشند و حضور این معنی و اما در دل خود میدارند درین ذکر فتح بسیار و کمالات بشمار است و دیگر



ذکر آمد تو می بینی و تو میدانی و تو میخوانی سند ذکر آمد حق تولی طرفه راست دوزانو بنشیند آمد گویان بعد  
 را بالا کشیده و حق گویان ضرب کرده تولی گویان دم آهسته آهسته بلند کند باز از سر گیرد و دست ذکر ضعیف یابد  
 جلسه مذکور نگاه دارد و هر دو دست بر دوزانو نهند سدر را برابر ناف آورده آمد گویان دم بعد بالا کشیده و  
 حق گویان بر معده ضرب کند و هموار بام الداغ رسانیده باز ضرب در پیش و ضرب بر ناف با نیت  
 خم خورده و ضرب در میان دوزانو و ضرب بر زانو راست و ضرب بر پهلوی چپ و ضرب بران است  
 و ضرب بر سر زانو چپ و ضرب بر پهلوی راست و ضرب بران چپ و دست ضرب پیاده هو گویان در خود کند  
 باز از سر آغاز کند فائده این بار تحلل روشن خواهد شد و دیگر ذکر همو همو ملاحظه هو الحی القیوم هو السمیع و  
 هو البصیر و هو العظیم منقول شود و دیگر انت انت انت به ملاحظه انت الهادی و انت  
 الباقی و انت الکافی یا ملاحظه انت المحبوس و انت المطلوبی و انت المقصودی  
 و انت المحبوبی و به ملاحظه انت الرحیم انت الکریم انت الدائم انت التامم انت  
 الحاضر انت الناظر انت الشاهد بدانکه مذکور از انواع اذکار دم حضور تمام این است باید که  
 دائم خود را ذکر دارد که بهر ذکر که باشد و اذکار بدید از گفتار و اظهار و در باشد کار کن کار بکار از  
 گفتار به اندرین راه کار و اذکار به در مشرب شطار اسم ذات بزبان یا بدل گوید و ملاحظه اسماء  
 و صفات یعنی سمیع و بصیر و عظیم در خیال وارد و بر نسخ شیخ پیش نظر گیرد و دست و کشد کند و از زیر ناف  
 آغاز کند و به تارک رساند و در یک دم و یک بار در محاربه صغیره و در یک دم ضد بار در محاربه کبیره و چون درین  
 صفات استقرار یافت صفات دیگر گوید و عروج و نزول مراعات نماید و محاربه کبیره دم گرفته بهشت تمام با ملاحظه  
 و واسطه ذکر گوید تا بخودی و بهیوشی آرد و آنچه بجز سنگ بسیار و به بیداری بسیار حاصل میشود باین راز که  
 حاصل شود محاربه صغیر اینست که طالب دهن بسته و دم گرفته اسم ذات المد بدل بر عایت و واسطه  
 و ملاحظه و شد و بدو تحت و فوق و صفت حسن گوید و چنان کوشد که چهل ذکر در یک دم برسد چون در  
 یک دم از چهل ذکر زیاده شود آن را محاربه کبیر گویند و چنان کوشد که در هر دم اذکار زیاده شوند تا صد  
 ذکر و ویست ذکر در یک دم حاصل کند چوبه دو ویست ذکر در یک دم با رعایت ملاحظه و واسطه و شد  
 و بدو تحت و فوق رسد مقام محویت پیش آید و استغراق روع نماید و سلطان ذکر در آید ذاک فضل الله  
 یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل العظیم ۴

فصل پنجم در ذکر آمد حاضری و غیبه - آمد حاضری - آمد ناظری - آمد شاهی - آمد سمیع  
 باید که جلسه مذکور معهود با فکر و تصور نگاه دارد و دم را حبس کرده در حرکت لب پیشغل مذکور مشغول باشد

فصل پنجم در ذکر آمد حاضری و غیبه



سند او این است که بر خیز و سوسه عرش روے کند و گوید انت فوقی و جانب طبقات ارض نگر و و بنشیند و  
گوید انت تحتی و بگرداند روے سوسه پیش و گوید انت امانی باز بگرداند سر بجانب پس گوید انت خلفی و بچرخد  
و دست راست و دست چپ و ضرب بر زبند دل و گوید انت فی و بر خیز و و بگرد و گوید انا مع الجهات فك  
اینا تولوا فقم وجهك الله و ذکر تجلی انا انت الی انا الله لا اله الا انا بعد نماز تهجد بگوید صد بار سناش این است که  
سر بردارد بجانب آسمان و بگوید الی انا الله و بگرداند سر خود بجانب یازوے راست خود و بگوید لا اله الا الله و دست  
ضرب بر فضاے دل بر زبند بگوید انا و بعضی این ذکر را بدین طریق کنند که الی انا الله بگرد دل لا اله بجانب  
آسمان باز آبر دل ضرب کنند نوع دیگر آن طرف دل انت طرف آسمان باز آن طرف دل گوید و در  
همه این اذکار خسته تصور معانی و تصور برزخ شرط است

**فصل ششم فی طریق تعلیم الذکر** قال مولانا سعد الدین الکاشغری ان طریق تعلیم الذکر ان ینکر ان الشیخ  
فی قلبه اء لا اله الا الله محمد رسول الله و یشبه لم یدان یخبر قلبه فی مقابلة قلب الشیخ و یغض عینه و یطیق الغم  
والسن بالسن مع السن و یلصق اللسان بعرض الفم یجس النفس و یدکر بالقلب لا اله الا الله باللسان بالتعلیم و التوبة  
بموا فقة الشیخ و فی ذکر ان یجس یراعی عدد التورمة او ثلث مراتحی یطهر اثر حلاوة الذکر فی القلب قال  
سیدنا و مولانا الذکر طرد الغفلة فان حصل کف فی صحبة الشیخ حصل خلاصة الذکر و زبدته وان لم یحصل فی صحبة  
فاذکر الله بالطریق المذكور لکن لا یلتحق نفسک فوق الطاقة ینبغی ان یحون متوجها فی اشارة الذکر الی القلب  
الصنوبری الشکل حتی لا یحی انحو اطمن الدنیا و الآخرة کن ذاکر بهذا الطریق ان بتندی بکلمة لا سن تحت  
السرة فارفع الی الدماغ بکلمة السن الدماغ الی الکف الایمن و یضرب الله مع الحركة علی القلب الصنوبری  
الشکل حتی یصل حرارتها الی الاعضاء کلها بالنفی بنفی وجود جمیع المحدثات و ثقلها فانیا و بالاثبات یثبت وجود الحق  
بنظر البتار و المقصود یتذکر بهذا الطریق مع ملاحظة المعنی المذكور و لا تفرق الذکر و محامن الاوقات حتی یثبت  
و ینتقل الذکر فی القلب ان مولانا سعد الدین الکاشغری صحبه الشیخ سراج الدین البرسی فی بلیات الحال فلفظ ذکر  
الکلمة الطیبة و هو مذکور فی رسالته بهذا اللفظ یتذکر راس الف لامن تحت السرة و کرسی کلمة لا علی صدره محاذی الله  
الایمن و راس الثانی من الف لایحی القلب الصنوبری و کلمة الیه یصل بکبری لا محاذی الله الایمن و الا الله  
محمد رسول الله بکلمة الصنوبری یخلف الکلمة الطیبة بهذا الشکل و الکيفية و یحون مشغولا علی الدوام رشح طلب  
منه شخص تعلیم الذکر فقال یتذکر و احد الذکر من شیخنا مولانا سعد الدین رجت الله تعالی موضع یدیه علی جنبه الیمنی  
و اشارة الی القلب الصنوبری یعنی کمن مشغولا به فهذا هو الشغل یعنی الزام الوقوف علی و قال له یاخویر الزم  
صحبة اولیاء الله فمن صحبته تم حسیل القلب و ان ترد ان یظهر الی الله فیکمل ما لک من متوجها الی الله قل فی کلمة

فصل ششم فی طریق تعلیم الذکر

لا اله الا الله قال بعض الاكابر في ذكر العوام والحدود في النحوس وهو ذكر النحاس قال ذكر الله لا اله الا الله وذكر خاتم  
النحاس لانه لا نهاية بتجليات الله تعالى ولا تصور الفكر فيها فنفى كل ان ينفي صفته وثبت صفته فائدة الابدان  
لا يخلو من نفى واثبات فافضة الذكر ليقول يا ويرحمي راسه الى خضبه ويرفع راسه على نهله ويقول هو سميع بصير  
عليم حكيم حي قدير مرید حاضر وناظر وشارع شهيد عند تمام اعتداد الله ويكون بجعل رجل يمشي على الشمال ويكون  
بعد صلوة الصبح وعدد ذلك تسعين وتسعين مرة هذا في كل يوم وينظر العجائب والغرائب ويؤثر اثر عظيم وله  
المصلحة بعد الكلمة الطيبة الهی انت مقصودي ورضائك مطلوبی لان بهذه الكلمات تنقي النحاطر كلها من الخمر  
والشر فيكون الذكر خالصا بوجه الله تعالى ۛ

فصل ستم در ذکر نفی واثبات و ذکر ناسوتی و ملکوتی و جبروتی و لاهوتی - بدانکه ذکر نفی واثبات همین  
لا اله الا الله است که نفی غیر حق واثبات العبد روی است و ذکر اثبات ذکر الا الله است و ذکر ذات  
ذکر اسم الله است یعنی طالب برای التشریح دل گاهی در صحار و دنها و آخجا که هیچ غل و غش نباشد  
و گذر کسی آخجا نبود و آواز کسی مسموع نشود و مرغ بنشیند اگر چه مرغ نشستن باعتبار شهرت بدعت است  
لیکن براسه بعضی فوائد باطنیه در ذکر رخصت داده اند از جناب نبوت صلی الله علیه و سلم ثبوت رید  
است و حضرت عمر رضی الله عنه نیز مرغ نشسته اند و مسجد المقصود و در تریج پشت راست دار و تاخم نخورد  
و سر و چشم به بند و دست بر دوزانو نهند و باز انگشت پائے راست و دوم انگشت که متصل آنت رگ  
کیاس جانب چپ محکم گیر و کیاس گے مربوط به باطن قلب است چون قوت در آن رسد و در باطن حرارت  
پیدا آید و حرارت باطن موجب تصفیه قلب است بعده با است و یک زبان مشغول ذکر جبر و خفیه گردد و با آنچه  
ذوق دست دهد و التشریح یا بد و بزرگان چشت براسه جواز ذکر جبر از آیات و احادیث دلائل آورده اند  
پس بیشک و شبیه آواز بلند در ذکر نفی واثبات مشغول گردد و سال من الخواجه المحمود قدس سره بنیت  
بأشارة مولانا خمس الدین الائمة الحلواني فی المجلس بحضور جماعة من العلماء و غیر هم بای مینت ذکر الجبر فاجاب  
حتى يقوم النائم و یتبہ الغافل و یتوجه الى الله و یستقیم علی الشریعة و الطریقة و یرجع الى التوبة التي هی مشاع  
الخيرات و اية السادات و فی الحديث ان فی ذکر الجبر عشرة فوائد صغار القلوب و تنبيه الغافلين و محاربة  
باعداء الله تعالى و اظهار الدين و نفی النحاطر الشیطانية و النفسانية و التوجه الى الله تعالى و انقطاع عن غیره  
و به یمنع الحجب بین و بین الله فیقال له مولانا حافظ الدین بنیک محیی و یجوز یک ذکر الجبر بهتر است که جبر  
بجبر تنگ و تاریک که قیام و قنود و ظلمیدن در و سستغذرنه و آواز کسی آخجا مسموع نشود و خوف  
و مزاحمت نباشد و ذکر لا اله الا الله مشغول گردد و واسطه مرشد و ملاحظه معنی ترک ندر و معنی لا اله الا الله

فصل ستم در ذکر نفی واثبات و ذکر ناسوتی و ملکوتی و جبروتی و لاهوتی

لا یعبد الا الله را بتدار تصور کند واسطه را لا مقصود الا الله و آخر لا موجود الا الله ملاحظه کند و در سلسله ما  
 همین ذکر چهر سیفر بود که اول ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله با اسم الله الرحمن الرحیم سه کثرت تکرار کند  
 یعنی لا اله الا الله از ناف بکند سر از تحت ناف با کتف راست برود و آنجا خیال کند که غیر حق را پس پشت انداختم  
 بعده برای اثبات حق ضرب الا الله بر دل زند که در زیر سینه چپ واقع است بعده لا اله الا الله تادو  
 صد بار گوید میان گاه گاه سه محمد رسول الله هم گوید در مرتبه دهم یا هشتم کلمه تمام مرتب گرداند بعده  
 قدر سه بنشیند بانتظار واردات باز سه بار بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله چنانکه  
 در آغاز گفته بود کیفیت ذکر اثبات ضرب که الا الله است بر دل ضرب کند عددش چهار صد بار است و خطه  
 تولى تولى درین وقت بجای آورد باز قدر سه مراقب بنشیند باز سر بر آورده سه کثرت تمام کلمه با بسم الله  
 الرحمن الرحیم گفته ذکر دو ضربی اسم ذات الله الله شریع کند ضرب اول که بر دل زند که طرف چپ  
 است و ضرب ثانی بر جگر که طرف راست است و ملاحظه انت الهادی و انت الباقی و انت الحاضرات  
 الناظر تصور را بطه واسطه لازم داند چون دوازده صد ذکر بجای آورد ساعتی مراقب بنشیند بتصور آنکه در باطن  
 چه علم و معرفت وارد شود بعده سر بر آورده سه کثرت تمام کلمه با بسم الله الرحمن الرحیم خواند ذکر  
 یک ضربی الله الله تادو مرتبه بر دل زند و اگر خاطر اشراج یا بدهر قدر سه که تواند ذکر یک ضربی  
 بر دل زده باشد که فوائد یک ضربی بسیار است که جوشی و خروشی عجب دارد و این طرز معمول است و اکثر  
 اوقات در حالت ابتدائی در بیان ذکر تا سوتی و غیره بر چهار نوع است ذکر تا سوتی لا اله الا الله  
 مجموع کلمه ذکر ملکوتی چون الا الله و ذکر جبروتی چون الله و ذکر لا الهوتی چون هو هو هو این ذکر  
 استیلاست که حق بر ذکر مستولی شود نه ذکر ماندند و اگر همین مذکور ماند و بعضی میگویند که ذکر زبان تا سوتی  
 و ذکر دل را ملکوتی و ذکر روح را جبروتی و ذکر لایهوتی گویند طریق ذکر یک حلقی تا ده حلقی در سلسله تادو مرتبه است  
 فصل ششم در بیان ذکر یک ضربی تادو دوازده ضربی - بیان ذکر یک ضربی تادو دوازده ضربی جلسه معهود نگاه  
 دارد لا را از در میان بر آورد الله را بر کتف راست ضرب کند و الا الله را بطرف چپ ضرب باین طریق  
 انصرام رساند باز از سر گیر و نوح دیگر سمند ذکر یک ضربی به نفی و اثبات و ریای باید که مربع بنشیند و بند  
 کیاس چپ را بر انگشت پانچ راست محکم گیرد و هر دو دست را بر دوزانوهند انگشتان دست را کشاده  
 دارد و تا نقش لفظ الله پیدا آید بعده سر را برده از آنجا لا اله گویان سر را بر دوازده راست گزرا نیده  
 بکتف راست رساند و الا الله گویان بر سر دوازده چپ ضرب کند اما باید که بر صین نفی بر دوازده چپ اشاره  
 به نفی خطر شیطانی و بر است به نفسانی و کتف به ملک کند و به اثبات ثبوت خطر روحانی بر دل که تعلق با خدا دارد

فصل ششم در بیان ذکر یک ضربی تادو دوازده ضربی

تا دین نفی یکی ازین الفاظ کلی که هر سطره را شامل است چنانچه لا معبود الا الله مطلوب لا مقصود الا محبوب  
 لا موجود و ملاحظه دارد و در دین اثبات ثابت کند صفات مذکورات ذات حق تعالی را چون ده بار یا ده هزار  
 بار بگوید محمد رسول الله یکبار در دل گزارند و بعضی مشایخ فرموده اند که در دین لا اله الا الله  
 در راستا حضرت رسالت را تصور کنند و در چپ سرش در دل حق تعالی را دانند باید که اصابع دست  
 پاراموافی زبان سازد و باست و یک زبان ذکر باشد یعنی در وقت نفی انگشتهای دست و پارا بر دارد  
 و بر وقت اثبات ضرب کند زیرا که اصابع رؤس اعضا اند و ظهور خضوع رؤس است بر شوعت مصوت  
 جمیع اعضا کما ان الروس والعنبر منور بذكر اللسان والقلب فذلك یكون نور منورین بذكرهما و سنده  
 اصابع در همه اذکار چهار مرتبه دارد و باید که همیشه بگوید لا اله الا الله مشغول باشد کما قال علیه السلام  
 و افضل الذکر لا اله الا الله چه در خفتن چه در شستن چه در استادن و چه در رفتن و السلام سند ذکر  
 یک ضربی مجرد جمله مذکور در همه انواع اثبات نگاه دارد و پایله الا الله بزانوسه چپ ضرب کند و هر بار که  
 ظاهر زبان الا الله گوید در باطن بفرمان کلمات خمس که نفی و اثبات گفته شده حاضر باشد و این فکر  
 در همه اذکار ملکوتی نگاه دارد و سند ذکر یک ضربی با کشش و کوب ضربی الا الله گویان بزانوسه چپ  
 و کوبی در خود و در سند ذکر یک ضربی مجرد شدت جمله مذکور در هر نوعی ازین انواع نگاه دارد و سمر را  
 بکف راست بلند کرده بر پستان چپ الله گویان چنان ضرب کند که پهلوی چپ خم شود و هر بار که  
 ضرب کند اسم ذات را به یک از امهات سبع متصف سازد و به نظاره خلق آدم علی صورة الرحمن ناظر  
 باشد و این تصور در همه اذکار جبروتی و غیره نگاه دارد و باز از سر گیرد قائده این را عمل روشن خواهد شد  
 سند ذکر یک ضربی بقبض دم و دوست را بران داشته الله گویان معده را به سختی بالا کشیده سوز  
 کمر بلند کرده در زیر ناف الله گویان ضرب کند باز از سر آغاز کند فائده این ذکر از کسب روشن خواهد شد  
 سند ذکر یک ضربی الله گویان از تحت ناف معده را بالا کشیده همو گویان در خود ضرب کند باز از سر  
 گیرد از عمل روشن خواهد شد و وضربی بدو کوب چون سالک خواهد که دو وضربی بدو کوب اختیار نماید  
 باید که جمله مذکور نگاه دارد و یک ضرب بزانوسه چپ دهد و یک ضرب نیم کج شده بر آرنج چپ کند و جا  
 الا الله گوید باز بجله برآمده دو کوب بحس دم الا الله گویان در خود زند و سر بر آرنج تانهای بدن در آرد  
 بتانی صد بار از سر گیرد نوع دیگر دو وضربی و ادم یک ضربش لا اله بر کف یمن ضرب و دم الا الله  
 بر فغانی دل باید که محمد رسول الله سوم بار یا پنجم بار یا هفتم بار یا نهم بار بگوید و برای بساطت این  
 ذکر است و چهار ضربی تفرقه درین کم است و باید که کلام الله را از الا الله بسیار گوید و همچنان



الا العده المجموعه لا اله الا العده فانه بیش است از عمل روشن خواهد شد سند ذکره وضربی بدو کوب سررا  
 بر آرنج چپ سر در زمین رسانیده الا العده گویان ضرب دهد و کوبے در خود باز ضربے بر آرنج راست سررا  
 بنزدیک زمین رسانیده الا العده گویان دهد و کوبے در خود باز ضربے بر آرنج راست سررا به نزدیک زمین رسانیده  
 الا العده گویان دهد و کوبی در خود باز ضربی بر آرنج راست سررا به نزدیک زمین رسانیده الا العده گویان  
 دهد و کوبے در خود پیاپی بدین طریق عمل نماید طریق ذکره سه وضربی بر سه کوب دریا بدو در جلسه معهود  
 نگاهدار دو ضربے برانویسے چپ و ضربے برانویسے راست و ضرب در میان دوزانو الا العده گویان کند  
 باز از آنجا بطریق حله بر آید سه کوب بحس دم الا العده گویان در خود زند باز از سر آغاز کند بسند ذکره  
 سه وضربی سه کوب ضرب برانویسے چپ و کوبے در خود دو ضربے برانویسے راست و کوبے در خود وضربی  
 میان دوزانو دو کوبے در خود الا العده گویان دهد سند ذکره سه وضربی بر سه کوب بحس دم ضربے بر آرنج  
 چپ و کوبے در خود وضربی بر آرنج راست و کوبے در خود وضربی زیر ناف و کوبے در خود العده گویان  
 کند بعده بحس دم معده بالا کشیده باز از سر آغاز کند ذکره چهار وضربی دریا بدو در جلسه معهود در نگاه دارد  
 وضربی برانویسے چپ و ضربے برانویسے راست و ضربے در میان دوزانو وضربی در زیر ناف الا العده  
 گویان زند باید که سختی را بگذارد اول ضرب بدو لا اله الا العده کند دیگر ضرب های الا العده پیاپی  
 گوید فانه از عمل روشن خواهد شد سند ذکره چهار وضربی به یک قبض دم را از تحت ناف بالا کشیده ضربے  
 برانوی چپ وضربی برانوی راست وضربی میان دوزانو وضربی در خود العده گویان دهد باز از سر گیرد  
 سند ذکره دو حلقی چهار وضربی حلقه اول سر را از کتفین از کتف راست بگرداند و حلقه دوم سر را  
 به میان گردانیده ضربے برانویسے راست و ضربے برانویسے چپ و ضربے در میان دوزانو ضربے در خود  
 الا العده گویان دهد سند ذکره چهار حلقی و چهار وضربی و حلقه اول را میان کتفین از کتف راست بگرداند  
 و حلقه دیگر از میان گردانیده ضربے برانویسے راست و ضربے برانویسے چپ و ضربے در میان دوزانو وضربی  
 در خود الا العده گویان صد بار باز از سر گیرد فانه این عمل روشن خواهد شد چون نفی و اثبات چهار وضربی  
 آغاز نماید در استنایم علیه الصلوٰه والسلام را تصور و در چپا پی خود را تصور کند و نزد یحییٰ پیش روی مابین  
 طرفین تصور حضرت وجود مطلق کند نوع دیگر چهار وضربی دریا بدو در جلسه معهود نگاهدار و لا را از میان دوزانو  
 بر آرد له را تا بر کتف راست ضرب کند باز را بر کتف چپ ضرب کند باز الا العده را در میان خود ضرب کند  
 باز هو را بطرف پشت خم خورده ضرب کند باین طریق تمام کلمه لا اله الا العده را به چهار جا انظرم رساند نوع دیگر  
 چهار وضربی در نفی و اثبات اینست که کلمه لا اله از جانب چپا کشد و به جانب راستا رساند و مدد را از آن قدر کند که

ضربات ثلث در یک دم و نمایند و بگوید **الا العد ضرب چهارم** بر دل نهاده مرتبه کند و ضربات ثلث در کلمه **لا اله الا العد** اشاره بر نفی سده خطر شیطانی و نفسانی و ملک و ضرب چهارم در کلمه **الا العد** اشارت است بر اثبات خطر رحمانی ضرب اول بزائوے چپ اشاره بر نفی خطر شیطانی که مقروضه طرف چپ است ضرب دوم زائوے راست اشاره بر نفی خطر نفسانی همواره میان نفس و شیطان مقابله است ضرب سوم بر دوش راست اشاره بر نفی خطر ملک است که دوش راست محل فرشته کاتب خیر است و ضرب چهارم در فتنه **لا اله الا العد** اشاره است بر اثبات ذات حق تعالی چون نفی خطرات علویه تفرقه باطن است و مقصود کلی حضور و جیت است نوح و دیگر چهار ضربی آنست که مستقبل قبله نشیند و مصحف پیش روی خود دارد و یا قبر بزرگه ضرب اول بر چپا و ضرب دوم بر راستا و ضرب سوم بر مصحف و ضرب چهارم بر دل زند مستغرق ذکر گردد و کشف معانی قرآن و حال اهل قبور گردد و اما ملاحظات بر پنج پیرو غیره نگا دارد که ناله آن فائده ندارد و طریق ذکر پنج ضربی در یابد جلسه معهود نگا دارد از کتف چپ **لا اله الا العد** آغاز کند بکتف راست **الفرام** رساند متصل الیه بر استخوان کتف راست داشته یک ضرب **الا العد** کوب دهد باز سر را بجانب پشت گردانیده بر کتف چپ آورده یک ضرب همان طریق دهد باز سر را پس نیم پشت آورده یک ضرب دهد و در بعضی نسخ بدین طریق نوشته اند باز ضربه زیر سر نخ دهد باز از هر دو کتف برابر دوش آورده یک ضرب در خود دهد باز دوزانو شده مقدار سه هر دو سرین از زمین بر آورده ضرب پنجم با تمام رساند و ضربه قبض دم شرط است باز از سر آغاز کند نمره پیش است از عمل روشن خواهد شد طریق ذکر شش ضربی در یابد جلسه معهود نگا دارد **لا اله الا العد** را از آرنج چپ آغاز کند بکتف راست **الفرام** رساند از آنجا که رو پشت گردانیده و سر را به زائوے چپ دراز کرده بدی رقیق **الا العد** گویان ضرب و همچنین یک ضرب بر بازو راست ضربه در میان دوزانو باز از آنجا بطریق جمله بر آمده سه ضرب در خود **الا العد** گویان دهد بدی رقیق آواز بر آمدن ندید و درین ذکر رعایت دم رقیق واجب است باز از سر آغاز کند نوح و دیگر ذکر شش ضربی آنست که هر ضربه در هر حین زند **سند** ذکر هفت ضربی در یابد جلسه معهود نگا دارد و وجد را بسیار حرکت ندید سر را بر تاندن گردانیده **لا اله الا العد** گویان ضربه بجانب سمتان سر بر آورده و ضربه بجانب زمین سه گون کرده و ضربه بجانب یمن و ضربه بجانب یسار و ضربه پیش رو آورده و ضربه بجانب پشت خم خورده **لا اله الا العد** گویان دهد باز سر بر آورده بدم رقیق ضربه در خود دهد باز از سر آغاز کند فائده این عمل روشن خواهد شد ذکر هشت ضربی در یابد جلسه معهود نگا دارد دو ضربه بزائوے چپ و ضربه بزائوے راست و ضربی در میان هر دوزانو باز ضربه بر آرنج چپ و ضربه بر آرنج راست و ضربه برابر ناف باز ضربی بر دوش

مقداری از زمین برداشته و ضربی دم چس کرده در خود الا بعد گویان و دد باز از سر گیر و دوشم این بیست  
طریق ذکر و از دوه ضربی در یاد بلیسته معهود نگاها در دلا اله را از بازوای چپ آغاز کند تا بکشف است  
النراقم رساند از اینجا ضربی بزناوی چپ و ضربی بزناوی راست و ضربی در میان دوزانو و ضربی در خود  
بازوای چپ و ضربی بر آنجی راست و ضربی برابر ناف و ضربی در خود بازوای چپ به بازوای چپ  
و ضربی به بازوای راست و ضربی بر صدر و ضربی دوزانو شده و مقداری هر دو سبب از زمین برداشته  
الا بعد گویان و دد باز از سر گیر و فائده این ذکر از عمل روشن خواهد شد لهذا امر شد کامل لفظی کلی تلقین فرمایید  
که موجب نفی خطرات یکبارگی گردد مثلاً در لا اله الا ما معبود و لا مقصود و لا موجود و لا محظوظ و لا تقوا ایل  
و حدت همین لا موجود است که مقصود کلی و مطلوب اصلی است و در کلمه لا اله مقصود اثبات ملاحظه کند مثل جز  
ذات پاک حق تعالی و ملاحظه فوت نکند که مقصود نفی غیر حق در ملاحظه است و مستر شد عجبی به عبارت یاری می باشد  
و غیره در آنچه فهمیده بدان رسد اگر تلقین فرماید روا باشد و ذکر دو ضربی و دادم بیشتر گوید چنانکه مستغرق  
و کر شود که چار ضربی نیز نوعی از تفرقه است و دو ضربی آنست که یک ضرب لا اله و دوم ضرب لا اله بعد میاید  
کلمه رسول الله بعد شوم بار یا چهارم بار یا پنجم بار یا دهم بار بگوید تا ذکر کلمه طیب درست گردد  
و قال النبی صلی الله علیه وسلم کل شیء صقالة و صقالة القلب ذکر الله تعالی فرو تا بجاروب از دوی  
راه ۴ نرسی در سرای الا بعد سند ذکر لا یتناهی جلسه و دو نفی و اثبات بسند مذکور نگاه دارد و ضربی  
بزناوی چپ بجانب زمین بگرایسته و ضربی در خود بجانب آسمان دیده کند همچنان ضرب کنان از زانو  
چپ بزناوی راست و کتف راست صدر و کتف چپ گزشته بزناوی رسد سینه ضرب پیاپی و دد  
باز از اینجا ضرب عود کند باز بزناوی چپ رسیده سینه ضرب پیاپی و دد باز از اینجا ضرب میان و زانو  
شده و بر ناف گزشته تا بعد رسد بعد نو و نو نه ضرب چشم بسته بملاحظه بود و نه اسما در خود دد سند ذکر  
هزار ضربی در یاد بلفظ الله یک جلسه در یاد الله بصفت احمد موصوف کرده بزناوی چپ و بصفت احمد  
موصوف کرده در خود ضرب کند تا پانصد بار عکس این بزناوی راست تا پانصد ضرب باز از سر آغاز کند  
سند ذکر آره دوزانو بنشیند و هر دو دست را بر دوزانو نهاده و گویان بر ناف ضرب کند و بی گویان  
دم را از تحت ناف ببرد و شد بجانب صدر کشد باید که همچنان صورت و کشش بر تخته دل راند چنانکه آره  
بر چوب میرانند تا بجای پاهای تهی یا تهی یا لا اله الا الله که مختصروی ماهی است یا الله یا  
الله گوید سند ذکر مدور الحلق در یاد که جلسه مذکور نگاها در دوسر را از کتف چپ لا اله گویان به کتف  
راست آورده و اینجا گردانیده بر احوال چپ الا بعد گویان ضرب کند پیاپی درین سند مواظبت نماید

سند ذکر آورد و بر بدجله مذکور نگاه دارد و بجانب کتف چپ رو آورده و گوید و بجانب کتف راست  
 ہو گوید باز سرنگون کرده در خود حی گویان ضرب کند که مختصر لا اله الا الله هو محمد رسول الله  
 یا بجائے حی ہی گوید سند ذکر ادبات زانو سے چپ بطریق جلسہ دوزانو پدارد و زانوئی راست بطریق  
 جلسہ دوزانو پدارد زانو سے راست بطریق مرجع لیکن کف پای راست بر بندگیاس زانوئی چپ بستھی پیوستہ و از  
 لا اله گویان از مکان خود همچون آہو جہد و الا الله گویان بمکان دیگر افتد اما بیکہ در وقت ذکر معص  
 خالی باشد ذکر ثلاثی مجروح جلسہ مذکور نگاه دارد و لا را از میان ناف بحس دم کشیدہ الہ را بہ کتف راست  
 ضرب کند باز در همان فحل ضرب دیگر الا الله گویان باز ہورائے امتداد صوت بر کتف چپ ضرب کند  
 چنانچہ بزرگے فرمودہ رباعی تیغ آبر از ناف نیام \* بر زمین مگر از زمینان کن قیام \* حملہ بر حملہ  
 برادر راست کوب \* بر زمین سپس چپ روی می آری امام \* بعد از ان حملہ کہ رو بر دی بہ تحت \* جاہد  
 فی الدین ست والسلام \* ذکر ثلاثی گنبدی در یاد باید کہ احتیاب نشیند یعنی جلسہ خفان چون ساق پای  
 راست بر پشت ساق پای چپ نہند و ہر دو دست را بر ہر دو ران کشیدہ بطرفیکہ دست راست بر پای  
 چپ و دست چپ بر پای راست گذرانیدہ بر زمین چسبانہ از کتف چپ لا اله گویان سرگردانیدہ کتف  
 راست رسانیدہ الا الله گویان ہچو آہو جستہ جانب پیش افتادہ ضرب کند و ضرب دیگر ہم از آنجا جستہ  
 الا الله گویان باز دہ باز از آنجا بجل خود آمدہ الا الله کردہ ضرب کند نوع دیگر لا گویان ہچون آہو جستہ  
 جانب پیش الہ گویان افتد باز سرعت جستہ ہی گویان ہم در ان مکان ضرب دومی کند باز الا الله گویان  
 جستہ دومی گویان ہم در مکان اول آمدہ ضرب سومی عزیز من در اول حقالہ و صفائینہ جمال مصقل  
 درومی تا بپس باید کہ جز ذکر لا اله الا الله بلکہ الله دیگر نگوید تا ہمہ الله ہو و قلب المؤمنین عرش  
 الله تعالی قلب المؤمنین حرم الله تعالی و حرام علی حرم الله ان لیج فیہ غیر الله تعالی سند ذکر  
 ثلاثی معرولی در یاد جلسہ و و عرفی و اثبات بسند مذکور نگاہ دارد و سہ ضربی پایے بر زانوئی چپ و  
 سہ ضرب در میان دوزانو و سہ ضرب بر زانوئی راست و سہ ضرب در خود الا الله گویان دہ باز سہ و ہر  
 از زانوئی چپ بحس تصور نفی بگرد و بعدہ سہ کوب دوزانو شدہ بتصور اثبات در خود دہ بعدہ سہ را  
 در میان دوزانو نزدیک زمین بردہ آہستہ آہستہ دم را از تحت ناف بشدت سر حملہ کشیدہ بعدہ معدہ را  
 از بحس دم سہ قبض بتصور الا الله باز همچنان از زانوئی راست سر و دور سہ کوب و سہ حملہ و سہ قبض بسند  
 مذکور نگاہ دارد و باز از زانوئی چپ سہ دور و سہ کوب و سہ حملہ و سہ قبض بسند مذکور نگاہ دارد و بعدہ سہ را  
 جانب راست و چپ و پیش و پس چنان کچ کند کہ اعضا آن جانب خم شود و دم در تمام اعضا ساری گردد

و بنده روی سوی آسمان کرده براه بینی هوگو یان دم را آهسته آهسته بگزارد و یک بسط تمام شود همچنان پشت  
 بسط بسند نکور به آخر رساند اما ضرب های که در بسط اول کرده بود در بسط های دیگر نکند و بسط های دیگر از  
 دو اتر شروع کند و هر دور را از دور اول تضاد گیرد و چون نه بسط تمام شود یک بار این ذکر گفته شود  
 سند ذکر استنبیل جلعه معین نیست و انکم احوال بحسب دم کلمه طیبه را به قلم فکر بر لوح باطن بدین طریق  
 بنویسد لام لا را از کتف راست آغاز کرده جانب راست ناف برده بگرداند تا ناف در میان الف و  
 لام افتد و خالی ماند الف را از مابین جانب چپ بالا کشد تا به کتف چپ رسد البته را در میان الف و لام  
 مرتب سازد و الا بعد را بر دل نویسد و میثم را از بالای پستان چپ شروع کرده بر پستان راست  
 آورده از آنجا میثم را پایان پستان بر دو میثم را در میان ثدین و دال را از بالای پستان بر دو  
 و دانش زیر آن چنانچه پستان راست در دامن دال افتد و رے را نزد یک پستان چپ و یقین  
 را در میان سینه و آ و را نزد یک پستان راست لام را بالای پستان چپ آغاز کرده بر پستان راست  
 تمام کند و بعد را میان لام و رسول بنویسد چنانچه بر حروف ظاهر دست کاتب و قلم میگرد و همچنان بحروف  
 باطنی همراه خطره قلم چند را بگرداند تا حصول ضرب حاصل شود چندان مداومت نمائی که به یک دم  
 بسط چهار بار بموافقت حروف کلمه طیبه آخر رساند نوع دیگر لام لا را از سر ناف تا پستان راست کشد  
 تا پستان راست در کرسی آ افتد و سر الف را به پستان چپ رساند چنانچه پستان راست در کرسی آ  
 واقع شود و الا را متصل کرسی آ بنویسد و الا بعد محمد رسول بعد را بر دل بنویسد باید که دم در آن  
 بگزارد و جسد را اصلا حرکت ندهد باقی از مرشد معلوم خواهد شد فائده این عمل روشن خواهد شد و مرصع  
 آنجا که سلطان خیمه زد و غوغا نماند عام را به سه تا که باشد یا غیره و حساب و ذکر میبوی باشد تا از تو  
 در حجاب و چون همه یاد تو از مولی بود و همچو محبوت همه لیلی بود و چون نماند و دل از اغیبه نام  
 پرده از محبوب برخیزد و تمام و لهذا بعضی عشاق جز ذکر بعد چیزی نمیخوانند و جز ذکر اسم بعد چیزی  
 ندانند همین اسم را گاهی در زبان گاهی در دل استاد و نشسته و غلطیده و در خوردن و خفتن  
 جز این نام نگویند گاهی بطریق و لوله و شوره و فغان بدین اسم کنند و وقتی یکبار در نهایت بلند آواز  
 بخوانند و باز آهسته چون مغز بر هم گردد آهسته آهسته گویند و چون ازین هم ملول شوند در دل گزینند  
 و چون ازین هم در گزند حضور حق را تصور دارند و در آن تصور بخسپند و چون عادت گرد و در خفتن هم  
 آن ذکر جاری باشد و چون بیدار گردند و همه ذکر در آیند روز و شب خیال ایشان جز بعد نبود و اول  
 جز بعد نباشد تا حدی اشتغال کنند که جز بعد ندانند و جز بعد نخوانند و مستغرق در ذات بعد گردند

و بعضی تصور اسم المدبر دل کنند و دل را یک سبزه تصور کنند و نقش المدبر نگ زر در بران سبزی دل  
 بنگارند تا آنکه چون نقش المدبر در نظر دل و نظری نماید همه المدبر بوده بعده الف المدبر را حکم نموده  
 صرف المدبر تصور نمایند پس از آن نقش له تصور نمایند و در آخر تصور جز تصور هیچ و در دل ندارند  
 پس بقلب شغل دائره وسعت گیر و بقدر وسعت دائره با لفظ میان با شکی گیر و هر قدر که دائره  
 وسیع لفظ تنگ شدن گیر تا آنکه دائره با در وسعت بلایت می رسد و در زمان که نقطه میان که عبارت  
 از تعین سالک بود از میان برخیزد و نقطه مانده دائره جزا تعین موجود نماید سالکان گویند که صاحب  
 عشق و شوق و ولوله را همین اسم المدبر کافی است ایس المدبر کاف عبده قل المدبرم در سیم فی خود ضمهم  
 یعنون ایچی انچه بهم کاپر هم سویندت هو و بعضی و الیان در ذکر المدبر چنان خوض کرده اند که جز  
 المدبر میان ندارند همین وقت بزرگ را پرسیدند از کجائی گفت المدبر گفت نامت چیست گفت المدبر  
 گفتند سکت کجاست گفت المدبر گفتند کجاست می گوئی گفت المدبر بعضی استغراق ذکر در اسم المدبر استغراق  
 در ذات المدبر رساند مصرع المدبر است عاشقان را به عزیز من بدین اسم چندان نای که دل  
 خود بخود بی توجه تو ذاکر گردد و دلی اختیار در هر جا ذاکر باشد حتی که بوقت قضای حاجت و بول کردن  
 هم هر چند که قصد تغافل کنی نتوانی نگاهداشت درین وقت ذاکر را از دلی معذور دارند و سر و  
 زایل دل چون بصف دل شده به موی که قرب بمنزل شده به و اینها که ذکر خیر را قابل نیستند و خفیه  
 همین اسم المدبر از دل گویند زبان در کام سخت کنند از زبان بر نیاید ذکر المدبر با حسن صوت  
 در دناک در دل جاری دارند با ملاحظه واسطه تا آنکه ذاکر نگر و دو کار با انصرام نمی رسد تا آنکه در سلسله یا  
 اکثر یاران که ذاکر حلقه ذکر بزرگ چهر بوده اند همیشه از آخر شب تا صبح می نشستند و بعد از نماز فجر حلقه هفت  
 هزار ذکر چهر همیشه مقرر کرده اند همچنین از نماز ظهر تا نماز عصر و از نماز عصر تا نماز مغرب و از نماز مغرب تا  
 نماز عشاء یاران حلقه ذکر چهر می بستند بعد از صاحب شوقان اکثری تمام شب بزرگ میگزاینند و اکثری  
 سنی هزار ذکر می رسانند و بنست هزار و هفتصد هزار ذکر ادنی ایشان بود ذکر نشی و اشبات بعد از  
 فجر و عصر برکات بسیار دار و مستقبل قبله نشیند و آیه الکرسی بخواند و یاران ذکر گویند کلمه لا اله الا الله از جانب  
 چپ آغاز کنند و بجانب راست رسانند و آواز بلند باند و شد طویل و قوت تمام گویند و ملاحظه هفت حقاقت  
 سلیمه کنند یعنی نفی همه صفات ماز از حضرت ایس کشفه شنی از حضرت لم یلد و لم یولد و لم یکن لکنوا احد  
 و کلمه الا المدبر بر فضای دل با قوت برند و آواز بلند با طویل بگویند و ملاحظه حقیقت اینجا به یعنی اثبات  
 همه صفات سزاوار حضرت المدبر احد صد حق رب العالمین الرحمن الرحیم را بعد محمد رسول المدبر بگویند



بعد از فراغ ذکر فاتحه روح پیران و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم خواندن و بجهت مزید شوق ذوق ربانی و فتح باب انوار سبحانی تکبیر بزرگ گفتن و گاهی بذکر سبحان الله یا کی بی عیبی مرخدا ی راست مشغول شدن و باز بذکر الحمد لله بلا حظه ستودگی خدا ی راست و باز ذکر الله اکبر بلا حظه خدا ی بزرگ تراست باز بذکر الله الله الله و دیگر ذکر الله چهار و ربعه اوقات استاده شش ضرری بهر چیزی ضرری چهار ضرری و یک ضرری .+ طریق ذکر حدادی .+

فصل پنجم در ذکر حدادی - طریق ذکر حدادی دوازده نشیند چنانچه هر دو سرین بر زمین باشد و کلمه  
لا اله الا الله را از دل کشیده هر دو دست و راز کرده بطرف آسمان بر دلفظ الا العبد الا آسمان گرفته هر دو دست  
بسمه بر دل سخت ضرب کند فائده بسیار و تاثیرش شمارست نوع دیگر ذکر حدادی لا اله الا العبد است  
پایک بنزد رابط اول را بر دل الا العبد چنانچه که آهن گرمی زند مطرچه برسد آن دیگر ذکر حدادی آنکه کلمه  
لا اله الا الله از طرف چپ باید و ملاحظه شروع کند بر هر دو زانو ایستاده شود و کلمه الا العبد با قوت تمام و ضرب شدید  
بر فضایی دل زند نشیند چنانچه حدایک بدو دست بر آهن بقوت نیزند هم برین طریق هر بار کند تا ذوق  
دست دهد در کار باشد. و این ذکر از امام ابو حفص حداد قدس سره منقول است درین ذکر شصت بسیار منافعیست  
فصل و ششم در ذکر کشف معانی قرآن و کشف قبور - بگوید چهار مصحف در چهار جهت و از کرده بر آرد در  
راستا و چپا و پیش و پس سر را و ضرب اول در مصحف راستا کند پس در چپا پس در مصحف اویز و در مصحف  
پس ضرب کند حقائق آن کشف شوند بانک مصحف و از کرده پیش بر آرد ضرب اول طرف مصحف و ضرب  
دوم طرف دل کند نوع دیگر بگوید و کانون و در آن آتش بر کند ضرب اول در بازو و ضرب دوم  
در دل کند درین ذکر باطن است فاما سر را بر این ذکر کشف نکنند خصوصاً درین ذکر نوع دیگر در کشف  
قبور اول بگوید یا ربی یا ربی بسمت یک بار اول طرف آسمان بگوید یا روح در دل ضرب کند یا روح  
الروح و دیگر بعضی اوقات ذکر دوری ایستاده بیکدم بچرخند خصوصاً شب را در زمین نرم یا ریگستان  
ایستاده تا اگر بر زمین افتد رنجش نرسد چون میفتد ساعتی افتاده باشد و نظر بر دل دارد تا چه جلال و چه  
انوار روی نماید و چه اسرار کشاید و دیگر بذر العبد مشغول شود و بر همه اعضایی خود که تصور و آید ضرب  
کند چه بعضی هفت اعضا که گفته اند و بعضی اعضا بسیار شمرده حتی سیصد و زیاده از آن استخوان را و رگها  
گفته اند و دیگر آنکه ذکر العبد چنانکه ملاحظه فرموده میگفته باشد و این را ذکر لوله و جذب و بخودی خوانند.

فصل یازدهم در ذکر شیخین پاک و ذکر کشف روح رسول الله و کشف الارواح و اسما ملائکه و اسم شیخ - ذکر شیخین پاک آنست که جلسہ مہودنگاہ دارد و لفظ یا حسن پیش گوید و یا حسین طرف آسمان

چند روز بعد از آنکه از کربلا آمد و در کربلا در میان کربلا و کربلا

و لفظ یا فاطمه طرف راست و لفظ یا علی طرف چپ و لفظ یا محمد بر دوزانو شده بر دل سخت ضرب کند  
درین ذکر فائده عظیم خواهد شد و این ذکر در سلسله قادریه قلندریه مقررست و رذکر کشف روح  
رسول الله صلی الله علیه و سلم یا الله طرف راست یا محمد طرف چپ یا رسول الله بر دل ضرب کند  
و دیگر ذکر کشف الارواح یا احمد یا محمد درین طریق یک طریق آنست که یا احمد در راستا بگوید و  
یا محمد در چپ او دل ضرب کند و دیگر طریق آنست یا احمد در راستا بگوید و یا محمد در چپ او در دل  
ضرب کند یا رسول الله - دیگر یا احمد یا محمد یا علی یا حسن یا حسین یا فاطمه طریقی ذکر کند  
کشف حج اروح شود و دیگر اسماء طاهرین همین تاثیر دارد یا جبرئیل یا میکائیل یا  
اسرافیل یا عزرائیل چهار ضری نوع دیگر آن را ذکر کشف الروح ای روح کان ای روح  
کان اول بست و یکبار یا رب گوید پس گوید یا روح الروح و جذب دل کند پس سر بالا کند و  
گوید یا روح ما شاهد الله چون از ذکر فارغ شود توجه به مطلوب کند پس آن روح حاضر شود در  
خواب یا بیداری اگر دو هزار بار کند زود بمقصد رسد حضرت سید گیسو دراز این را از حضرت خواجہ  
نصیر الدین چراغ دہلی قدس سرہ یافته اند بعضی اختیار تمام کلمہ طیبہ کنند و گویند بہ بہ بہ بہ ضرب  
اول بر راستا ضرب دوم بر چپا ضرب سوم بر دل نوع دیگر کہ ان را کشف الروح گویند ثبت یکبار  
یا رب گوید بعد یا روح الروح ربط کند ذکر کشف القبور نزدیک قبر بنشیند و سر بالا کند  
جانب آسمان گوید اکشف لی یا نور پس ضرب بر دل کند گوید اکشف لی پس ضرب بر قبر مقابل وی  
میت کند پس گوید عن حاله حال میت معلوم شود یا علانیہ یا در خواب طریق ذکر آنست کہ مشائخ  
این ذکر را کشف القبور نیز میگویند این ست نزدیک قبر برابر روی مزده بنشیند و سر را سوی آسمان بزد  
یا نور گوید پس ربط بر قلب زند اکشف لی گوید پس ربط سوم بر روی مزده زند یا نور گوید  
ذکر اجابت الدعوات ضرب کند ربط اول بر راستا گوید یا رب پس چپا گوید یا رب پس بر دل  
گوید یا رب پس بیا مشکلم گوید کند لک و این ذکر بسیار گوید و چون خواهد کہ تمام کند دو دست بالا کند  
و بگوید یا ربی و بروی فرو آورد در ان حضور مراد و مقصود باشد یا مالان و این ذکر از افکار شیخ تحقیق  
شیخ محی الدین من عجبی ست و دیگر ذکر اسم شیخ یعنی گوید یا شیخ یا شیخ هزار بار باید کہ حرف ندر از دل  
بکشد راستا و لفظ شیخ را در دل ضرب کند متوجه شود بجانب سنگ یا کلوخ یا قبر یا مصحف یا روی دلبری  
یا روی شیخ یا عل یا غیز ذلک بحامد بصر چشم سر و حرکت نهد پلک چشم را و قوی باطنه را نیز متوجه حقیقت  
مطلقہ بکیفیت واجبہ دارد تا آنکہ بسته شود راه خطرات و آثار غلبہ غیب بروی طاری شود و زائل شود

و این منسوبست به سیدنا ابراهیم بن ادھم الحلجی قدس السمره الغریز و ذکر درازی عمر بعد از ادای فجر  
 ہو الحلجی القیوم تا مطلع آفتاب گوید هزار بار و بعد از ظهر هزار بار ہو العلی العظیم و بعد عصر هزار بار  
 ہو الرحمن الرحیم و بعد از غروب هزار بار ہو الغنی الحمید و بعد از عشاء ہو اللطیف الخبیر هزار بار  
 بہریتی کہ خواند این اسم را بدین اوقات بعد مذکور حق تعالی بکرم خویش قبول و متجاوب گرداند و بمقتضی تصور رساند  
 فصل دوازدهم حسب الاستعداد و صلاحیت از انتقال بعضی صفات بسوی صفات دیگر و  
 ذکر حسب استعداد و صلاحیت باطن مرید ارادہ تلقین فرماید و با انتقال از بعضی صفات بسوی  
 بعضی صفات ترقی نماید تا بنور ہر اسمی منور و آثار وی پدید آید و این اشغال و اوراد این مشربست  
 شامل ستہ پایہ ست و غیر آن یعنی در صفات امہات سمیع و بصیر و علیم چون استغاثہ باید در مرتبہ  
 دوم آن صفات پنج صفات دیگر ارادہ فرماید و اکثم قائم حاضر ناظر شائبہ جملہ شہت میشود و  
 باز در مرتبہ سوم دوازده اسم دیگر ارادہ فرماید قدوس و دوحی قیوم ظاہر باطن  
 غفور رؤف نور ہادی بدیع باقی بعد از استقامت بر این مرشد اسما نمودن نام دیگر  
 باز ارادہ فرماید اگر خواہد مفردات در ملفوظات ترقی دہد چنانکہ اکرم الاکرمین ارحم الراحمین  
 اجدو الاجودین ذو الفضل العظیم بر رؤف رحیم ارحم الراحمین العلی العظیم  
 چون درین استقامت باید با نور اسرار مشرف گردد و مرتبہ پنجم اسما و دیگر ارادہ فرماید  
 العلی الاعلی العظیم الاعظم الکبیر الاکبر القریب الاقرب اللطیف اللطیف المصفا  
 واحدے نیست اما مختصر بر پنج مرتبہ افتاد در بیان این پنج مرتبہ دعا اینست بسم السد الرحمن الرحیم  
 ہو السد الذی لا الہ الا ہو رب العرش العظیم السد سمیع السد بصیر السد علیم السد ہو ہو الذی لا الہ الا ہو  
 الملک و الملکوت السد سمیع السد بصیر السد علیم السد قائم السد قائم السد حاضر السد ناظر السد شائبہ السد  
 ناظر السد حاضر السد قائم السد قائم السد علیم السد بصیر السد سمیع السد سمیع السد بصیر السد علیم السد قائم  
 السد قائم السد حاضر السد ناظر السد شائبہ السد الذی لا الہ الا ہو لہ الکبریا و الجبروت السد قدوس السد ودود  
 السد حی السد قیوم السد ظاہر السد باطن السد عفو السد رؤف السد نور السد ہادی السد بدیع السد باقی السد  
 بدیع السد ہادی السد نور السد رؤف السد عفو السد باطن السد ظاہر السد قیوم السد حی السد ودود السد قدوس  
 السد رؤف السد نور السد ہادی السد بدیع السد باقی السد ہو السد الذی لا الہ الا ہو لہ العزۃ و العظمیۃ السد  
 اکرم الاکرمین السد ارحم الراحمین السد اجدو الاجودین السد ذو الفضل العظیم السد العلی العظیم السد اجدو الاجودین  
 السد ذو الفضل العظیم السد رؤف رحیم السد الرحمن الرحیم السد العلی العظیم ہو السد الذی لا الہ الا ہو لہ الصیۃ

فصل دوازدهم حسب الاستعداد و صلاحیت از انتقال بعضی صفات بسوی صفات دیگر



بگوید **الا اله** و **کر جبروت** چون **الهد** در زبان گوید در دل یا **احد** یا **صمد** و هم کند بعده  
 اسم ذات را انداوی و اسامی صفات را با او ذکر کنی چنانچه یا **الهد** یا **رحمن** یا **رحیم** و در دل بگویی یا **هد**  
 و در راستا **رحمن** و در چپا **رحیم** یا در دل بگوید **الهد** و در راستا یا **احد** و در چپا یا **صمد** و در دل  
 بگویی یا **الهد** و در راستا ذکر حضرت شیخ الثقلین قطب العارفين شیخ فرید الحق والشرح الدین یا **هو**  
 یا **هوای** آفریدگار هیچ کس ندانم جز تو یا **سبح** و در چپا یا **قدوس** بس جمله اسامی صفات هم برین  
 نوع با اسم ذات ذکر کند هر حاجتی که باشد موافق آن این است فی الحال حاجت بر آید و دیگر ذکر یا **هد**  
 آتش که حرف ندارد از دل بکش طرف راستا بر دلفظ **الهد** را در دل ضرب کند و دیگر ذکر یا **هو**  
 هم برین قیاس کند و ذکر یا **هو** را تا تیرست برای کشف حقائق ذکر مکاشفه دریا بد جلسه نکند  
 نگاه دارد و از جانب چپ یا **هو** گویان بر آنوے راست و بکف راست و چپ گردیده زانوی چپ  
 رسد باز از آنجا یا من **هو** گویان بطریق مذکور گردیده زانوی چپ رسد باز از آنجا یا من **لا اله** گویان  
 بکف راست رسانیده **الا اله** گویان بر سر زانوی چپ ضرب کند باز از آنجا **الهد** را از  
 کرده جمله بر آمده سه کوب **هی** گویان در خود دهد و دیگر ذکر کشف ملکوت و حضور و شهود و ملائکه مقرب  
 و کشف الارواح هر حاجتی که باشد در راستا بگوید یا **سبح** و در دل چپا بگوید یا **قدوس** و طرف  
 آسمان **رب الملائکة والروح** در دل ضرب کند و الروح و دیگر ذکر برای دفع امراض استقام  
 و استجاء بگوید در راستا یا **احد** و در چپا یا **صمد** برای کشف حقائق اشیا نیز آمده مینا و شمالا گوید  
 یا **احد** یا **صمد** دیگر ذکر یا **حی** یا **قیوم** بر طریق نشاط کبوتر حلقه بگوید طرف راستا آغاز کند یا **حی** و بر  
 بگرداند و در دل ضرب کند یا **الهد** یا **قیوم** دیگر ذکر برای فتح امور بسته بعد از نماز تہجد هزار بار بگوید  
 یا **حی** در راستا و در چپا یا **قیوم** طرف آسمان گوید یا **واب** و در دل ضرب کند یا **الهد** دیگر ذکر  
**لا هو الا هو** همچو ذکر **لا اله الا اله** سند ذکر یک کشتن تا ام الدماغ دریا بداید که دوزانو نشیند و  
 هر دو دست بر هر دوزانو بندد و سر را نزدیک دوزانو برده **هو** را در تحت ناف بر آواز ظاهر می آید  
 دم بالا کشد تا ام الدماغ آنجا لحه قرار گیرد باز از سر آغاز کند **سند** ذکر **هو** به یک نفس **هو** به  
 هزار کرت دریا بد جلسه معهود و مذکور نگاه دارد و شکم را پشت رسانیده در زبان **هو** گوید بترستی که **هو**  
 گوید بهمان سرعت شکم را به پشت رساند پیوسته هزار کرت گوید باز از سر آغاز کند فائده غسل  
 روشن خواهد شد ذکر یک کشتن یا **هو** ضرب **هو** دریا بداید که دوزانو نشیند پشت پای راست  
 بر کف پای چپ نه چنانکه هر دو سر بر شتالنگ باشند و **هو** را از تحت ناف با آواز رقیق بقوی تشبیه

از فوق هو گویان فرشته در خود زند بیایه بدین طریق مواظبت نماید فائده از عمل روشن خواهد شد سنده ذکر  
 سه ضربی به دو هو و یک حی در یاد جلسه مذکور نگاه دارد و ضربه بجانب آسمان سر بالا کرده و ضربی بجانب  
 زمین سر بنگران کرده هو گویان کند و ضربه حی گویان در خود دهد باز از سر گیرد فائده این از عمل روشن  
 خواهد شد سنده ذکر لا هوئی جلسه مذکور نگاه دارد و سر را بر کتف چپ برده اندکے جانب پشت کج کرده  
 و هو متصلا گوید و یک ضرب در خود دهد باید که روی همان جا باشد باز سر را برابر کتف مذکور آورده  
 و هو متصلا بیایه گفته یک ضرب در پهلوی راست خم خورده بدید بعد و دو ضرب برانوی چپ و ضربه  
 بر پهلوی راست و دو ضرب در میان و وزانو و ضربه در خود و دو ضرب برانوی راست و ضربی بر پهلوی  
 چپ هو گویان دهد باز سر را برابر کتف راست برده و هو متصلا گفته یک ضرب پهلوی چپ بدید بعد سه  
 حرکت مقداری سرین از زمین بر آورده و وزانو شده سه کوب در خود دهد باز سه دور از زانو سه چپ  
 بجانب راست هو گویان بگرد و دو ضرب با کوب با چنانچه از دو چپ کرده بود هم چنان دورها و ضربها  
 و کوب با درین دور با انصرام رساند باز از سر آغاز کند سنده ذکر لا یتناهی لفظ هو جلسه مذکور نگاه دارد  
 و از زانو سه چپ برانوی راست هو گویان بنفس واحد و در بدو بگرد و دو دور را از اول کم گیر و چون  
 نفس اشتن بتواند باز از سر آغاز کند در چپا و یک ذکر هو همچو المداست و ذکر کنی و سه کنی و چپا کنی  
 و پنج کنی و شش کنی چون کلمه بود در زبان گوید در دل و هم کند المداستی القیوم فاما هر جا  
 بفتح وا گوید چون در دل ضرب کند بجزم و او گوید دیگر و حالت خروج النفس بفتح وا و تصور کند زیر اچ بند  
 فردا پرسیده خواهد شد از آن گرفته اخذت النفس و ارسلتها و یک ذکر برای تجلیات ذات از اسم  
 المداق و لام طرح کند و با سه حرکت دهد و در راستا گوید مفتوح و در چپا ضم گوید و در دل ضرب کند  
 با کسر و دیگر اسم حق در کشف امور عجیب همچون ذکر المدا بدین سنده ذکر یعنی دو ضربی و سه ضربی  
 بگوید و الحق بسکون قاف و یا به یا تکلم خفی در دل ضرب کند و ذکر دفع مرض راستا گوید یا احد و چپا گوید  
 یا صمد در دل گوید یا وتر ذکر برای درازی عمر و دفع جمیع بلیات و بفتح باطن که در آن ذکر اسم عظم است  
 ذکر آیه الکرسی است و اما برین نوع کند اول صد ضرب کند المدا بعد سر را بکمره لا اله الا هو و اندوایه یک حلقی  
 خواه دو حلقی بعد اثبات یا یعنی الا هو در دل ضرب کند بعد اسم حی در راستا گوید و اسم قیوم در چپا  
 اسم برین طریق هزار حرکت بگوید امید است که کشف ملکوت شود و برین ذکر صفت ثبوتی و سلبی است یعنی هر دو اند  
 المدا تاثیر و به کار کردن شرط است \*

فصل چهارم در هم فی اسمی الاوکار الذی یذکرون اهل المدا تعالی بها

فصل چهارم در هم فی اسمی الاوکار الذی یذکرون اهل المدا تعالی بها و حلقی و چپا حلقی و پنج حلقی



اول ذکر و حلقی لا اله الا الله - ذکر جبرئیل علیه الصلوة والسلام الا الله دست ذکر سه رکعتی  
 الا الله چهار رکعتی و پنج رکعتی هم الا الله دست ذکر یا و یا ب بعد نفل غشا هفتاد و بار بخواند احتیاج  
 دنیوی دفع شود ذکر چهار هو و پنج هو و ده هو و شش هو و یکت هو ذکر انا انت و انت انا ذکر یا احد  
 یا صمد ذکر انت لی و انا لک ذکر انت انت لیس انا الا انت عن بعض الذکر لیس انت الا انت ذکر  
 یا حی یا قیوم ذکر کشف روح یا روح یا روح ذکر هو یا هو یا هو ذکر صبی بلی  
 ذکر کشف القبور یا رب یا روح یا روح ذکر کشف الارواح اموات یا روح الروح  
 یا روح الروح ذکر فراسش سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة و الروح ذکر یا حی یا قیوم یا قیوم یا  
 ذکر پنج فرقی یا محمد یا علی یا فاطمه یا حسن یا حسین ذکر نوع احر فرائد یا احمد یا صمد یا فرداوتر  
 ذکر حضور ابدال فوقی یا محمد یا محمد یا محمد ذکر دم قدم الا الله نوع دیگر ذکر دم قدم وقت شبها  
 چون شتاب رونده باشد بر قدم الا الله الا الله مکرر گوید و اگر آهسته باد قار رونده باشد نهادان  
 قدم راست لا گوید و بگزاشتن قدم چپ اله باز طرف راست لا گوید و طرف چپ الله و اگر سیاه فتن کن  
 هر جانب قدم راست لا گوید و جانب یسار الله بشرط آنکه بحضور دل بگوید ذکر دفع عذر و یا تشدید  
 خذل حتی باز گوشه گوید یا تشدید ذکر ابد لا اله الا الله ذکر اجابت پنج بار بگوید یا تحجب یا تحجب  
 ذکر استجابه الدعوات یا رقیب یا رقیب یا تحجب یا تحجب ذکر سه رکعتی لا معبود الا الله ذکر سه  
 ضربی لا اله الا الله ذکر چهار ضربی لا اله الا الله از نور بخش منقول است و حلقی لا اله الا الله انا  
 کند از دهن دل در وقت شروع لا اله چنان داند که برون یکدم غیر خدا را از دل و گردن را دراز کند طرف  
 یسمان بچید چنانکه حلقه شود و هم چنین دراز کند گردن و سر را جانب چپ و بچید گردن چنانچه در چیدگی  
 نیز حلقه شود و بزند بر لب بر دهن دل و بگوید الا الله و چنان داند که چیزی از انوار الهی در دل آمده است  
 و در چیدگی اول چنان داند که عقبی را در عقب پشت خود انداخته و ثابت کردم نقش الله را در لب  
 دل و بلند کند آواز الا الله را و قاصد شود که ربط از دل بر خیزد ای از باطن دل ذکر آورد الا الله  
 ست و بنشیند و هر دو پای طرف چپ کند و بزند بر لب اول بر زمین چنانکه سجده کند و بگوید الا الله  
 و دوم ربط بر دل زند و بگوید الا الله - ذکر فنا و بقا الا الله و در دل تصور این معنی کند که  
 نیست معبودی نیست مطلوبی نیست مقصودی نیست موجودی نیست شهودی مگر الله سبحانه  
 تعالی و تقدس اول ربط با الا الله بر دل زندشش ربط بر جهت قبله راستا و دوم بر دهن  
 دل ربط زند قاعده عقود فی وقت الذکر و دست خود چنانکه برای نماز بسته کند و به دو زانو بنشیند

و سرین خود را بنهد بر زمین باین قاعده در هر ذکر و اشغال بنشیند قاعده ذکر جبرئیل علیه السلام ذکرش  
 لا اله الا الله دست و دو بار مکرر یعنی بنزد ربط راعلی فم القلب جائی دیگر نزنند ذکر انا فیہ هو فیہ  
 بگوید که انا و اشارت کند سوی دل و فرو برد گردن را بعد سر را بردارد سوی آسمان بگوید فیہ  
 و اتصال کند بآن فیہ همور از آسمان پس بنزد ربط بر دل ذکر چون بگوید طرف راستا و طرف چپا  
 بیچگون و سوی آسمان نه شبه پس بنزد ربط بر دل و بگوید نه منون ذکر کشف الروح و لقبور  
 پس بنشیند چنانکه از برای ذکر می نشیند اول بگوید یا رب بست و یکبار پس بگوید سوی آسمان یا روح  
 و سوی دل یا روح الروح - ذکر لا هو الا هو آغاز از سر دل یعنی از دهن کند و بگوید لا هو را  
 دراز کند گردن سوی راستا میل سوی بلندی و چنان تصور کند که آنچه غیر خداست آنرا از دل کشید  
 پس بنزد ربط بر دل و بگوید الا هو - ذکر هه طرف راست هه طرف چپ هه طرف دل این ذکر بیست  
 که ذات تجلی بگیرد این ذکر خاطرست ذکر پنج فرقی طرف راست یا احدا طرف چپ یا محمد سوی پس  
 یا علی سوی آسمان یا فاطمه سوی پیش یا حسن سوی دل یا حسین و ملاحظه کند یا جبرئیل اے یا  
 روح القدس و هر که دل زنده باشد و نفس مرده پس لازم کند این ذکر را وقت سحر لابدست که او را  
 کشف الروح ملکوت و جبروت شود باذن الله تعالی و معائنه کند ارواح انبیاء و اولیاء را مصافحه کند  
 ایشان را بلا واسطه بحق نبی و آله ذکر سه رکعتی الا الله دست بنشیند اول ربط سوی راست و دوم سوی  
چپ پس سوی دل کند ذکر چهار رکعتی ال طرف الیمین ثم طرف الیسار ثم طرف الامام ثم طرف القلب  
و ذکر پنج رکعتی اول طرف راستا پس طرف چپ پس طرف آسمان ضرب چهارم سوی پیش پنجم طرف  
دل و کر عروج در کف راست العدد در دل العدد جانب چپ العدد در دل هو در بالا العدد  
و ذکر پنج فرقی جانب الیمین یا محمد جانب الیسر یا علی در بالا یا فاطمه در پیش یا حسن در دل یا  
حضر گنجشکر قدس سره بزبانی پنجابی ذکر کرده اند اهول تون اهل تون تون هی تون  
و کر فرید الدین شکر گنج در کف راست بیچون در کف چپ بیچون و در فوق بی شبه در دل  
نه منون ذکر خواجہ فرید الدین ہندی در طرف بالا و ہی ہے طرف چپ نزدیک سینه ہی ہی  
 طرف دل یمن ہی - ذکر حضرت خواجہ اولیس قرنی قدس العدد سرہ چہ پیش سرنگون کرده و بگوید یا  
 در کف راست یا رحمن در کف چپ یا رحیم در دل یا هو قاعده ذکر آیتہ الکرسی در دل العدد در کف  
 راست لا در دل الہ در کف راست الا در دل هو در کف راست یا حی در کف چپ یا قیوم  
 بگوید ذکر کمالو پیش رو بگوید الا العدد در دل فود الا العدد - ذکر باض در پس پشت الا



باز بهمان طریق سر بر آورده یا الممد رزاق را مرکب ساخته بر زانوی راست ضرب کند باز از سر گیرد و فائده آن عمل روشن خواهد شد مذکر ملکوتی در یاد جلسته مذکور نگاهداری و ضربت بر زانوی چپ یا بدلیج و ضربت بر پهلو راست یا باعث و ضربت بر زانوی راست یا فور و ضربت بر پهلو چپ یا شهید گو یا کنایه بعد سر دیگر برداشته یا الممد گو یا کنایه در خود ضرب کند باز از سر گیرد و مذکر بزبان هندی طرف آسمان تون و طرف خود همون و بعضی نیز همون جانب دل و یا بگوید در راستا او سی و دو در چپ او سی و دو و یا بگوید در راستا اینهمان تون و در چپ اینهمان تون و در جانب قبله اینهمان تون و در طرف آسمان او همان تون و در دل ضرب کند اینهمان تون و بعضی سوی زمین اینهمان تون طرف آسمان او همان تون جانب دل اینهمان تون گویند و دیگر ذکر بزبان هندی سر بر بنشیند و چو جلوسه چو گویان پس سر و چشم طرف آسمان بردارده هزار کرات این ذکر را بگوید یا زیادت بگوید عاقبت عالمی دست دهد پس لفظ بگوید او سی و دو و یا یک یا یک از جمله شهادت و چهار یا بیست و یک اختیار کرده است که در آن بیست و یک نفع و خاصیت همه بیست و یک است و آن اینست که مریع بنشیند و هر دو پای گرد آورده پاشنه پای چپ فرو خستین نهید و پای راست نزدیک او بدارد و بعدد مقتدر را به میند و دم را بالا کشد و ناف را گرد آورده طرف پشت برود و من را بندد و زبان را در کام سخت کند و بعدد بوسه مشغول شود یعنی در باطن فکر کند او سی و دو اگر سینه و شکم خواب شود و اگر سینه روزی نیمه طعم و بی خواب باشد و بهمین شغل مشغول شود و بخودی و به پیشی آرد که در و مکاشفه غیوب کند باز پیش آید یا مجذوب و به پیشی گزارند و اگر سینه اول این صورت دست دهد و دیگر متصل آن کشد و تخیل کند هر دو سهر را باندک طعمای و شبالی و خوابی تا سودای نشود و بکذا یجر جبراً

فصل شانزدهم در ذکر اسم جلال و جمال و اسم مشترک ذکر اسماء بر سه نوع اند اسم جلال و اسم جمال و اسم مشترک چون صفت کنی رعوت و درشتی و خود بینی و خود نگیرد و هر که با اسم جلال مشغول شود تا نفس مطیع و متقا گردد و چنانکه یا قهار و یا جبار و یا متکبر بعد با اسم جمال چنانکه یا مالک و یا قورس و یا علیم بعد با اسم مشترک یا مومن یا همیم مشغول گردد تا دل مصفا شود و ذکر در دل قرار گیرد و مقام ذکر نود و نه در تکوین است پس چند مقام تکوین و تکمیل ذکر در ذکر اسم الممد است که آن ذات است نود و نه نام اسماء صفات اندام و ذکر اسماء صفات در عالم تکوین است چون با اسم فات رسد از تالیش لفظ المدا المدا المدا وجود فانی سوخته شود و منجمل گردد و اینجا الفنا فالفا حاصل آید چون از خود فانی شود بقایا بدکته ذکر نباشد و ذکر در دل هرگز کشاده نگردد

فصل شانزدهم در ذکر اسم جلال و جمال و اسم مشترک

چون دل منور گردد پس حقیقت اشیا کشف گردد و با عالم ارواح ملاقات شود ذکر حقیقی که مشهور و حق است درین مثل فخر شود  
**فصل هفتم** در شغل آئینه و نظریه چشم بالای ابروی و بر بیان شغل آئینه آئینه را مقابل چشم دارد  
 و بر عکس خود ناظر باشد چنانکه بر حرکت و سکون عکس آن شخص است بهم چنانکه بر حکم المؤمن مرآة المؤمن  
 بجهت نظر کند که حرکت و سکون رب روحی که عکس رب الارباب است بحکم لایتحرك الا باذن الله از  
 رب الارباب است و اندک در ذکر خواص چشم خود را در قید آنچه صبر است و پائی خود را یکجا  
 در ته سینت خود کرده نگاه دارد تا هسار ظاهر شود چنانکه عامل میفرماید قلوب بند و گوش بند چشم بند  
 گردانی سحر حق بر من بختد اصل اینست که میان قهر و خوس بکنند و غوطه و آب زنند و این غسل نمایند  
 که این طریق را حضرت علیه السلام مرشیخ عبدالحق عجد وانی را ارشاد کرد و این طریق است تأثیر بسیار دارد  
**فصل هشتم** در کیفیت المراقبة و مراقبه سلسله نقشبندیه قال الله تعالی فارقلب انهم مرتقبون و آینه بزرگ  
 دکان الله علی کل شیء رقیبا و جای دیگر فرموده و ارتقبوا الی معکم رقیب معنی منتظر بودن و نگاهبانی کردن  
 است یعنی دل را حاضر دار و حق را بر دل ناظر دان که این بر همه فرض است نظریه چشم در بالا ابرو کند  
 نفسی که اندرون رود بگوید الله و نفسی که برون رود بگوید هو فائده بشمار است نظر بر پره بینی  
 رسانی تا به پیشانی به بین بانور روحانی جمال ذات رحمانی چهار میم اند اول من دوم مرشد  
 سوم محمد رسول الله صلی علیه و سلم چهارم میم مولی اول خود را ببیند و فراموش کند بعد ذات مرشد را  
 ببیند بعد از آن نور محمد را ببیند بعد نور مولی را ببیند یعنی در پیشانی خود تصور کند و چشم بسته نیک بشکورد در نور  
 چنانکه بزرگ گفته نور حق را بدیده پاک بین این هوای به آب و خاک بین و دیگر هر دو چشم  
 کشاده نظر بر پره بینی بگشایی و درین خیال چندانی خوض کنی که سیاهی هر دو چشم غائب شود و سفیدی  
 ظاهر گردد تا جمیع خاطر و خطر بندگی فی الحال پیدا آید یا چشم چپانندی و چشم راستا بر پره بینی اندازد  
 یا عکس یا نظر چشم بر سینت یا بر دو دست اندازی و در آن گوشه که نظریک جا بماند و خطا نشود تا جمیع حاصل  
 آید و کرد و دیگر شک و یثت یکجا کند چشم فرو برد ظاهر چشم خود را ببیند در آن جا عجب باو غائب باشد نظر  
 می افتد و در آداب در حال قیام نظر بر سجده گاه و در حال رکوع بر پشت پا و در حالت سجده بر پیشانی گذاشتن  
 و در قعود و سویی کنار در تلاوت قرآن و تسبیحات گوش نهادن اشاره بهین سرست تا حضور قایل شود  
 و تفرقه روعی نه نماید بزرگان گفته اند که نظر بر یکجا داشتن اگر چه سنگ یا دیوار بود موجب جمعیت است و لهن  
 کعبه عالم یک گردانیده اند اگر چه حق تعالی همه جا است و پیغمبر یک کتاب یک و پیر یک و مرشد یک برای  
 جمعیت است و لهن الحق تعالی بسوی مرتبه جمعیت خود طالب را میکشد اگر چه در تفرقه بهم همون است تا جمیع دل

فصل نهم در شغل آئینه و نظریه چشم بالای ابروی

فصل دهم در کیفیت المراقبة و مراقبه سلسله نقشبندیه

حاصل کنده مراقب باید که چشم بر یکی نبی یکی نبی دانی یکی خوانی و ملاحظه کنی که جز یکی موجود نیست در جراح  
و دهن یکی است اگر چه متعدد و در نالش است پس در اعداد و تامل کن که جز تکرار و وحدت چیزی نیست نه و هر عدد  
بنگاری بهیئت مجموعه هم اوست و از جهت داده هم واحد است جز یکی نیست نقد در عالم به بازین و بهائش  
مفروش به گل این باغ را توئی غنچه به سر این نکته را توئی سرپوش به پرده بردار تا به بینی خویش به دست  
پادوست کرده در آغوش به مراقبه قضا بهیئت آنکه چشم پوشیده نظر بر سوید آگهی و آن را لفظ مکرر  
عالم و واسطه عالم تصور کنی و از آنجا خطوط بفق و تحت و بین و شمال و قدام و خلف کشی تا لفظ محرابش  
رسائی یابد و اینست مختصر تصور نموده از لفظ سوید بر آئی و بمنزری و کوی مغز را شکافته بیرون آئی و سیر  
ب عالم بالا خیال و تا عیش برین رسیده بالا عیش سیر کنی تا آنکه در زمای نادریا خیال آری که بلاتناهی تنائی  
رسیدم و از آنجا باز آئی بهنجین در شش جهات سیر کرده باشی درین مشق چیزها بر تو ظاهر گردد و حقیقت  
چشم تعلی و حقیقت فضائی لاتناهی و حقیقت کلی و وحدانیت جسم کلی و لطافت باطن بر تو ظاهر خواهد شد و آنکه  
و اسرار بسیار روی نماید از مکان لا مکان بکشاید مراقبه دیگر تمام عالم را یک دریای نور تصور کنی و خود  
را در و مثل ماهی در سیر و سفر بینی چشم پوشیده و کشاده همیشه متصور باشی همیشه در نشینی و در روان باشی  
و در و نجسی و در و بیدار باشی ناگاه بر تو دریای وحدت ظاهر شود که مدهوش گردی و در خروش آئی و مجذوب  
بنور حقانی شوی فرد و در حقیقت چو ماهی به ماهیت مادر چه خواهی به بعد از ان بدست آید این ماهیت محو سیر  
آب دریا شود و جز دریا باقی نماند لمن الملک الیوم سد الواحد القهار روی نماید و حقیقت معنی فرد  
من و تو در میان کاری نداریم به بجز بهیوده پنداری نداریم به فرد تو مباش اصلی کمال اینست پس به  
تو درین گم شو وصال اینست پس به بعضی که در یک قدم بحق میرسد بهین معنی است که دع فساد تقال  
یعنی در قدم اول توحید خود را محو و ناچیز دانستند و در مراقبه فنا خود یکباره از خود گذشتند چون خود نمانند  
پس چه ماند جز خدای تبارک و تعالی از اینجا است س آنرا که فنا شیوه فقر اینست به به نكش فیقین نه  
معرفت نه دین است به رفت از میان بهین خدا ماند خدا به الفقر اذا تم هو الدین است به هم درین فنا  
بعضی خود را مطلق بر باد داده اند نه معتقد صلاح اند نه معتقد تقوی نه سلوک راه شریعت یعنی ما کجائیم که در چله  
کار رے باشیم عزیز من محافظت این راه بسیار است باید که اول قصد این فنا کنی که به فنا می کشی رسی یعنی  
دریای وحدت بر تو مکتوف شود بحر قطره ترا از موج خود بر باید نگاه از خود که حرف زند جز خود و این فنا  
خیالی خود را بخ آن زمان که مجاهده از تو زود و الا یک از مقلدان باشی باری این فنا می خیالی هم از بقای  
باقیان ناسوتی بهتر است باید که در محافظت خود باشی تا در ورطه زندقه نیفتی که بشومت بدهریه و طایفه مائل گردی



عیاذاً بالله تعالی هر چه چشم کشاده دارد و نظر برده و پیرنه بینی دوزد و درین نظر چنان خوض کند که سیاهی هر دو چشم غائب شود و سپیدی چشم ظاهر گردد و وجعیت خاطر و خطر و بندی پیدا شود و این مشغول را مقام نصیر المیسر گویند و در جلسه مختارست جلسه ناز یا جلسه اقرار الکل و اگر نظر برابر و پای خود دوزد و مشغول را چنانچه گفته شد تمام کند این مشغول را مقام محمود گویند و فوائد این بسیارست بجلسته صلوٰۃ بنشین و ملاحظه علیهم و سمیع و بصیر کنی یا ربط و ملازمت همه احوال چون درین استقامت یافت بر همان ہیئت بنشین و در وی جانب دل مائل کنی و چشم را بندی به چشم باطن سوی دل نگرانی و تصور کنی که حق تعالی را می بینی و چون درین استقامت یافت بر همان ہیئت بنشین الا آنکه نظر سوی آسمان داری و چشم فراز کرده بر ہیئت مختصر تصور کنی که روحم از قالب بیرون رفت و از مساوات گذشت و بمعانته حق تعالی مشغول گشت اگر کسی برین استقامت یافته رشته سبز پیدا آید جانب رشته بالای هفتم آسمان باشد و جانب دوم در دل او باشد و اعلی رتبه فکر این بود و مشغولی شایخ پنهان میفرمایند بهین ست و درین مشغولی واسطه درست نیست اول را مراقبه گویند و ثانی را مشاهده گویند و

**ثالث** را معاینه گویند حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دلی این مشغولی را از حضرت سلطان حبیب قدس سره نقل کرده اند میر سید محمد گیسو در از قدس سره فرمودند که ساکت باشد و فکر کند که من نیم اوست

**د** من نیم و الصدیاران من نیم + جان جانم سر سرم تن نیم + چون درین معنی فکر نماید بحکم اذا جاز الحق و زیهق الباطل هدای انانیت بر آید و اقرب طرق و راه هاست هر که بمراقبه و ذکر الله مشغول شود همه عالم بروی تجلی کند حضرت سلطان العارفین از مهدی المحدثین مشغول بوده اند مراقبه معراج العرفان این ست که همه موجودات آئینه های متعوض فرض کن و آنچه می بینی در ایشان از کمالات محسوسه و معقوله صور از اسرار صفات حق تعالی دان بلکه همه عالم یک آئینه فرض کن و در وی حق را بهین به همه چهار صفات وی تا اهل مشاهده باشی چنانچه در اول از اهل مکاشفه بودی پس ازین برتر آئی و خیال ملاحظ کن و چون عالم را می بینی و می دانی ذات تو محیط است به همه و همه مرسم اند و در وی پس ذات تو آئینه ست بر اینها را و در اول مشاهده حق سبحانه در غیر خود میگردی و اکنون در خود مشاهده میکنی پس ازین برتر آئی و آنرا ملاحظه میکنی که ممکنات من حیث هی غیر موجود اند پس ایشان را از میان بیرون کن و همه را صور تجلیات حق بین و قائم بود پس همه کمال و جمال حق اند سبحانه که در حق مشاهده میکنی پس ازین برتر آئی و وجود خود را از میان بیرون کن و بر عینک مشاهده با حق بین فهو الشاهد و الشهود آئینه را بسیار بنده تا صورت خویش در خیال استوار گردد و اندر پیوسته نظر بر آن داشته باشد تا غیبت از خواص شود و کلمه الله را به آب طلا یا نقره بنویسد و در نظر وارد و انقیاد صورت و بهی الله را بر صغیر دل پیوسته متوجه آن باشد تا غیبت از خواص پیدا آید صورت کتابت

لا اله الا الله را با صورت کتابی اسم جلاله را یاد در صحنه که در پیش چشم سر و بصر دارد و یاد در صفح علم لوحه خیال  
 خود که در پیش چشم سر و بصیرت دارد و مطالعه نماید و پیوسته متوجه همین هیئت باشد تا آنکه فارغ شود برود  
 غیبت و زهول کند از آن هیئت و از علم بذهول آن هیئت قال اجمید رحمہ اللہ من راقب اللہ فی سرہ  
 حرہ جوارحہ مراقبہ انا جلیس من ذکر فی تصور نماز مراقبہ اسم اعظم اللہ است بگوید بل بحالتی که نظیر  
 حق بحال نیابد و حق آنکه غیر حق وجود ندارد و طالب اہل دل چون بر نماز مت اسم اعظم عادت گیرد  
 ویرا برای حصول مطلوب کافی باشد و پروا پس بان دل شود اندر کل حال بد تا نیاید هیچ درد آنجا بحال بد  
 فرد و ہر خیال غیر حق را درودان بد این ریاضت سالکان را فیض دان بد انقضای مراقبہ بچرخ  
 اشغال و آخر نمہا انکشاف من مراقبہ است لہذا جماعت کہ بہت دارد در انجا درج میکنند نمی نمایند و می گویند  
 اول ما آخر ہر غنچی است بد آخر واجب تمنا ہی است بد ہیئت تعویذ مراقبہ انواع است یکی آنکہ قاعدہ نماز  
 نشیند و دست بر سر دوزانو و سرفرو اندازد و این مختار است دوم بر سر دوزانو استاده کند مانند اقعار  
 الکلب و سر بر دوزانو دارد و سوم ہر دست سوی پس گردان و ہر دو کتف را بر صلب جمع کند و ہجو  
 معصیت زدگان بنشیند چارمین اللہ تعالی سرفرو انداختہ و ہر دو چشم بستہ و دل را گرد آورده و نظر  
 ہر دل گماشتہ توجہ بحق کردہ بداند کہ حق تعالی حاضر و ناظر است و با من است و درین علم چندان خوش کند  
 مستغرق گردد کہ شعور از غیر ہر کلی رود تا از خودش ہم شعور باقی نماند اگرچہ طرفہ العین این علم برود مراقبہ باشد  
 خواب غفلت بود فرد و بخود بخود فرو نیائی بد بوی رسد تا آشنائی بد عزیز من مراقبہ فنا و مراقبہ  
 صفا و مراقبہ توحید الہی است و مراقبہ ہوت بد آنکہ در وقت ذکر خفی ہر دو چشم را پوشیدہ دارد  
 و نظر بر دل گمارد و خدای تعالی در دل حاضر و ناظر بخود اندازد این را مراقبہ صفا می نامند و اگر در حال  
 لحظہ فنا محبت نہایت این را مراقبہ فنا گویند و مراقبہ توحید نیز و دیگر آنکہ طالب حق ہر دو چشم کشادہ دارد و  
 نظر سوے بالا مقابلہ خود ہر جا کہ بود در ہوا اندازد و در آن کوشد کہ اصلا پاک نزد درین شغل بعضی انوار  
 پدید می آیند و آتش از پاک می خیزد و تمام اعضا میگردد و عشق پیدا آید و این را مراقبہ ہوا گویند و درین  
 مراقبہ بعضی اولیا چشم بر ہوا نہادہ سالہا در عالم تخرماندہ اند و دیگر در حجرہ تنگ و تاریک در شب چشم کشادہ  
 دارد و بیک جادریں شغل انوار عالم قدس تابد و بختی برسد و در ہوا می سرخشم است کہ ہوا مستقیم و مستقیم  
 ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت سر این سخن است ہوا عالم خلا و عالم صفا و عالم لطافت است کہ ہر ذرہ ہزار  
 عالم در ہوا نمایان است تا ہواست کون و مکان است چون از ہوا بگری عالم سببان و لامکان است  
 الرحمن علی العرش استوی پیرا من این سخن است و تو ہوا گوئی و ندانی کہ ہواست عزیز من ہوا از لطافت

که بعضی این را بچون و بچگون فهمیده و حق سبحانه و تعالی را در او و بعضی این را جسم نورانی گفته و حق تعالی را جان این جسم خوانده و شیخ عربی هم او را این نفس رحمانی نامیده اند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را اقرب بعالم وحدت مقررست پس نظر برین داشتن قرب بعالم وحدت باخاصه محصل فی ساز و فکر و در هر دو نمودن و وحدانیت و لطافت آن را مطالعه کردن بکشف هویت ذاتیه میرساند المقصود این مراقب نظر بر سویدای قلب گماشته خود را و عالم را بنظر فنا بنگری و خدا تعالی را نویی بلانهایت برابر بصیرت دار که چون چشم بصیرت تیر گردد و آنچه که در خیال می آری محقق گردانی و عالم را خیل دانی **مراقبه اول**

بسم الله الرحمن الرحیم فاما اهل مراقبه را باید که فکر وحدت و کثرت و تمثیل بسم الله الرحمن الرحیم تمام کند چنانکه مقصود بسم الله واحدست همین طور ذات باری تعالی را دانند بمثال الفاظ بسم الله الی آخره مظهر عالمیان را دانند یعنی خودست که چندین کسوت پوشیده بر در آمده چنانچه عارفی میفرماید **آن بادشاه عظم در بسته بود محکم به پوشیده دل خلق ناگاه بر در آمد به ما من عبد**

✓ بقول بسم الله الرحمن الرحیم مذوب الشیطان گمایدوب الرصاص فی النار این معنیست **مراقبه دوم** الم فاما اهل مراقبه را باید که از سه حرف الم سه نعمت معلوم کند چنانچه از میسم مظهر عالمیان خیال کند و از لام رسول الله خیال کند و از الف الله خیال کند آن هر سه حرف را در وجود خود مرکب سازد چنانچه اجزای خود را بمثال مظهر عالم دانند و بدن وجود خود را رسول دانند و روح خود را ذات حق تعالی دانند چون هر سه نعمت را یکے بیند و باریب و شک صفات با ذات خود گردد جزو کل گردد و ذات و صفات هر دو بمقصد یکے بود و تمثال موج دریا اهلش یکے بود و کو عارفی که بیند وجود و خلش مطلق و

آدم رسول متولی هر سه یکے بود و چون هر سه یکے بود در آن حین مقصود الم ذاک الكتاب لا ریب فیہ **دری التیقین الذین یؤمنون بالغیب** معلوم کند یعنی الم آن کتاب توحیدست که نیست دروغ در آن کتاب و راه نموده شد متقیان را متقیان آنکه ایمان آورده اند خدا می تعالی را بغیب یعنی باثبات خدا می تعالی

✓ خود را فنا کرده اند باستی نیستی هر دو سهو کرده اند هر آنچه سووم فاینا تو انو انقم وجه الله یعنی هر جا که شاری می آری پس آنجا روی خدا تعالی است فاما اهل مراقبه را باید که در شمع معنی آیت مذکوره خود را پروانه سازد چون پروانه در سازد چون پروانه شود پروانه شود از آنکه پروانه روییست چون رفت مستغنی گشت **الفقر**

✓ لایحتاج الی الله ازین معنیست **مراقبه چهارم** سخن اقرب الیه من جبل الوریثه خدا می تعالی میفرماید که او تریسم بسوی تو از گردن و شتر رگ تو فاما اهل مراقبه را باید که از فوت معنی آئینه مذکوره بپراهنستی خود را بدر داند و آنچه چون حق تعالی از شتر رگ نزدیک تر باشد پس معلوم کند که محرک مطلق اوست چون محرک اوست پس جوهر پراهنست

یعنی بمغزو پورست تصرف است و دست اوست مراقبه پنجم و فی انفسکم افلا تبصرون خدای تبارک و تعالی میفرماید مادر ذات های شما ایم پس نمی بیند شما فاما اهل مراقبه را باید که از مسلمات مقصود آئینه مذکوره خانه هستی خود را بر باد دهد از آنکه هر جا باد شاه نزول کند غوغای عمر و وزید نماید مشهور است ع هر جا که سلطان خیمه زد غوغا نماید حام را به غوغای عمر و وزید در عالم اصلا نیست فاما سالک را از پندار هستی خود این و آن میشود چون برخاست بی سیمع و بی بلیغ و بی بصیر دید مراقبه ششم و سخن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون خدای تعالی میفرماید که مانند یکتریم بسوے تو از تو و لیکن نمی بیند شما فاما اهل مراقبه را می باید که از حرارت معنی آیه مذکوره خود را بسوزاند همچنانکه هر شئی که باتش رسد آن عین آتش میگردد بعده اگر آن آتش را بجوید هیچ جانیا بد بخیر خود ازین معنی است آن اشاره که مانند یک تر ایم بسوے تو از تو مراقبه هفتم و مدد مانی السموات و مانی الارض و کان السد کل شئی محیطا یعنی هر چه در راست چیزیکه در آسمانهاست و چیزیکه از زمین است و هست خدای تعالی هر چیز را در گیرنده فاما اهل مراقبه را باید که از جویش و غروش معنی آیه مذکوره خود را فرموش کند از آنکه حق سبحانه تعالی هیچ دریا یا مال را درون و بیرون و تحت و فوق در گرفته است وجود های ما و شما بمثال حباب است هر که در حباب آب را جوید هیچ نیابد الا بخود و چون بخود باید در هر طرف که نظر کند آب است اشاره و مدد مانی السموات و مانی الارض ازین معنی است مراقبه هشتم و هو معکم اینا که تم یعنی آن خدای تبارک و تعالی با شما هست هر کجا هستید شما فاما اهل مراقبه را باید که از سوزش معنی آیه مذکوره خود را بگذارد و همچنانکه هر شئی در نمک زار می افتد چنانکه میگرد و بعده اگر آن شئی خود را بجوید هرگز نیابد جز نمک مراقبه نهم و لا اله الا هو یعنی خداست موجود نیست هیچ کس بخیر و فاما اهل مراقبه را باید که از تصرف معنی آیه مذکوره رخت خود بر بندد چنانکه دو باد شاه در قیامی بخوابد و در شهر وجود یا تو باش و یا من به کاشفته بود کار و ولایت بدو تن به مراقبه دهم و هم کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام یعنی هر کس که بظهور آمده است آنکس گزراست و باقی می ماند ذات پروردگار تو که خداوند بزرگ است فاما اهل مراقبه را باید که از تیغ معنی آیه مذکوره خود را قتل کند چون بدان تیغ قتل شود شهید گردد و من قتله فاما ویتة کشوف گردد مراقبه یازدهم کان السد علیکم رقیبا یعنی هست خدای تعالی بر شما نگهبان فاما اهل مراقبه را باید که از خدمت آیه مذکوره خود را غنی سازد که چنین بادشاه عالمیان نگهبان خود دارد پس او را هیچ دغدغه نشاید و وقتی که صاحب بر صفت خود عاشق شده است پس ازین صفت کرشمه معشوقی شاید تا بدرجه که عاشق و معشوق یک تخت گردند اضافه عاشقی و معشوقی از میان بر خیزد چنان که بود همچنان که روج الوطن من الایمان ازین معنی است مراقبه دوازدهم و اذکر ربک اذ انیت یعنی یاد کن

پروردگار خود را تا آنکه فراموش کنی خود را قاتل اهل مراقبه را باید که از حکومت معنی آیه مذکوره خود را فراموش  
 کند چون خود را فراموش کند دوی از میان برخیزد چون دوی برخیزد حدیث مصطفی علیه الصلوٰۃ و السلام  
 من عرف السدکل لسانه حال خود بیند و دیگر نشنود آذا برای مشروطست و معنیش همچنین میشود یاد کن پروردگار  
 خود را هرگاه فراموش کنی خود را پس معلوم باد که یاد کردن خود یاد کردن خداست و فراموش کردن  
 خود فراموش کردن خداست چون خود را فراموش کرد خدا را فراموش کرده شد حدیث مصطفی  
 صلی الله علیه و سلم من عرف الله لا يقول الله من يقول الله لا عرف الله ازین معنی است مراقبه  
 سیر و هم لو كان فيها الهة الا الله لفسدتا یعنی اگر بودی و خدا در آسمان و زمین بجز خدا هرگز نیست  
 میشد قاتل اهل مراقبه را باید که از نوبت آیه مذکوره دهل خود را پاره پاره کند چون پاره کند پاره دره  
 کند ازین معنی است در شریعت که نواختن دهل حرام است نه آن دهل چوب و پوست حرام است بلکه نواختن  
 دهل خود یعنی حرام است و اگر نوبت شایان بنواز دگو بنواز و مبارک باد این معنی است که اهل السدرا نواختن  
 مباح است چنانچه هم درین معنی حضرت خواجه حمید الدین ناگوری میفرماید گفتگوی اناجات  
 کشف نه هر که گوید از ان خطا نبود حاصل اندر زمان استغراق و شاد و روح حسن خدا نبود  
 مراقبه چهارم فعل السدایا و حکم یارید یعنی میکند خدای تعالی چیزی که میخواهد و حکم میکند چیزی که  
 میخواهد قاتل اهل مراقبه را باید که از شجاعت معنی آیه مذکوره حرکت خود ببرد و چنانکه هرگز بخود نیا بد بجز  
 خدا تعالی بنال بجز و نه چون بحر غلبه میکند و نه هر یک میگردد و چون یکی میگردد حرکت نه در بحر غائب می شود  
 نمی بیند سوامی بحر پس طرف میرود و تصرف بحر را نه معلوم میکند اعوذ بک منک گویان برخیز و چون  
 الان کما کان برخیز و مراقبه پنجم السد رب السموات و الارض و ما بینها الرحمن لا یملکون منه خطابا  
 یعنی خداوند آسمان و زمین و آنچه میان ایشانست خداوند تعالی است نتواند هیچ کس را فرمان و بون  
 و گفتن سخن قاتل اهل مراقبه را باید از غوغای بانگ احدیت معنی آیه مذکوره زنا رکفر و بشکند چون زنا رکفر  
 خود بشکند آن زمان سلمان حقی گردد و هرگز بگرد اضافه نگردد حدیث مصطفی صلی الله علیه و سلم السلاطة  
 فی الوحدة و الآفات بین الاثنين احوالش گردد و مراقبه شانزدهم و قل جاء الحق و زهق الباطل  
 یعنی بگواست محمد آمد راستی و دور کرده شد و بر غ قاتل اهل مراقبه را باید که از همان آیه مذکوره کلفت دید  
 استی و عجب بردارد که انی انا الله لا انا چون بر کمال برگردد و بجز از بجز و برگردد و چون بجز از بجز و برگردد  
 گرد حدیث مصطفی علیه الصلوٰۃ و السلام موتوا قبل ان تموتوا حال برود و مراقبه هفتم  
 و نفخت فیہ من روحی خدای تعالی میفرماید و میدم من در آن آدم روح از ذات خود قاتل اهل مراقبه را باید که

در مبدء معنی آیه مذکوره خود را یاد و بداند تا که هیچ جا خود را نیابد همچنانکه باد در مکان و در مکان نشان است که باد را  
 مکان و نشان هیچ جایی نشود پس همچنین باید که از مکان و نشان خود بیخود شود چون بیخود باشد خدا باشد  
 خود آبا خود آئی باشد حدیث مصطفی علیه الصلوٰۃ والسلام انا احمد بلا میم حاش باشد مراقبه بیشتر و میم  
 لیس کشفه شئی و هو اسمیع البصیر یعنی نیست مانند آن خدا چیز است و آن شنوا و بیناست قافا اهل راقبه  
 را باید که از شنیدن یکتای معنی آیه مذکوره دو تایی بردارد چون دو تایی بردارد و همه جا ذات واحد نگارد  
 چون واحد نگارد و دیگر نگارد ازین معنی است اشاره لیس کشفه شئی که ثانی ندارد و ثانی چون دارد از آنست که  
 مانند ندارد مراقبه نور و هم و خلقت الجن والانس الای بعدون خدای تعالی میفرماید که پیدانکردم  
 جن و انس را اگر از برای عبادت خویش امی شناختن خود قافا اهل راقبه را باید که از تازیانه معرفت  
 آیه مذکوره مرکب خود را بمیدان معرفت سرده تا مانده گردد چون مانده گردد معلوم میگردد و چون معلوم  
 میگردد بداند که معلوم میگردد و از معلوم معدوم میگردد و چون معدوم گردد معصوم گردد حدیث مصطفی  
 صلی الله علیه وسلم الصوفی لا مذهب له احوالش گردد مراقبه بستم ان العذیب المتوکلین  
 یعنی بدستیکه خدا دوست میدارد متوکلان را قافا اهل راقبه را باید که از اشاره افلاس معنی آیه مذکوره  
 خود را مطلق سازد و خزانه مرادات از خانه هستی خود بردارد چون مراد بردارد که هرگز بر خود نیارد  
 حق سبحانه تعالی بر او نگارد و من له المولی فله الكل و بدو سپارد چون حدیث مذکوره بدو سپارد باران جمیع  
 بر و بار در چون باران جمیع بر و بیار و زمین خشک سبزی آنا احتی بر آرد و فرو هر گیاهی که از زمین و بیاض  
 وحده لا شریک له گوید و حالش بزبان آرد مراقبه بستم و یکم فاذا کردی اذکر کم خدای تعالی  
 میفرماید که یاد کنید مرا تا یاد کنم مرثا را قافا اهل راقبه را باید که از فرمان آیه مذکوره یاد خود فراموش نکند  
 و بیا خدا محو گردد و چون بیا خدا محو گردد و خدا گردد و پس یاد کردن خدا بنده را چیست که خود گرداند  
 چنانکه آتش بوم را عین آتش میگردد اند یاد کردن بنده خدا را چیست که خود گرداند چنانکه موم شمع خود  
 را بشمع عین شمع میگردد و اند من فهم فهم مراقبه بستم و دوم ففروا الی الله خدای تعالی میفرماید  
 که بگریزید بسوی قافا اهل راقبه را باید که از طلب سرعت معنی آیه مذکوره سر و رو چنانکه قطره  
 باران از ابر بسوی دریا میرود چون آن دریا میرسد عین دریا میگردد فهم من فهم مراقبه  
 بستم و سوم هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن و هو کل شئی علیم آن خدای تعالی  
 اول است و آخر است و ظاهر است و باطن است و آن خدا بهر چیز داننده است قافا اهل راقبه را باید  
 از مبدء معنی آیه مذکوره خود را از هستی بیجا کند چون بیجا کند جانش لامکان گردد همچنانکه نمک در آب

و چون وجود نمک را در آب بجوید هیچ جایافته نشود ازین معنی است که سلطان العارفین بایزید  
سلطانی قدس سره فرموده اند که خود را می جویم خدا را می یابم و خود را نمی یابم عزیز من با لک  
را از دریای توحید موج میرسد که از بهستی خود میرود تجلی صفات فنا و بقا بد و طلوع میکند گاهی  
به بقای آید و گاهی به فنا میرود چون کمالت یسر مد معصوم طور مراقبه لبست و چهارم  
ان الله عليم بذات الصدور یعنی بد رستیکه خدای تعالی داننده است بذات سینه با قبول داننده  
است بذات خود احوال سینه با قاطا اهل مراقبه را باید که از شنیدن کشف معنی آیه مذکوره از کثافت  
اومنی سینه خود را با بجام یکتای غسل دهد و در غسل سه چیز فرض است یکی آب در دهن کردن دوم  
آب در بینی کردن شوم جمله اندام سه کثشتن آب در دهن کردن چه که دم خودی نرزد و آب  
در بینی رسانیدن چه که بوسه خود نگردد و سه مرتبه اندام بالیدن چه مرتبه اول حرص و هوار از خود  
بشود و مرتبه ثانی دوشی از خود بشود و مرتبه سوم هوا می شود چون همچنین غسل بجا آورد پاک گردد  
و غسل فرض همین است که ماه منی بشود شستن با منی پاک اندام است و شستن با منی خلاصی از دام است  
چون از دام خلاص گردد و به اصل خود رسید انی عليم بذات الصدور بانگ زند مراقبه لبست و پنجم  
ان الله بصير بالعباد یعنی بد رستیکه خدای تعالی بیناست به بنده با قاطا اهل مراقبه را باید که از صلابت  
روزن محل سلطانی یعنی آیه مذکوره در خود را با ادب نگاه دارد و بجز خود راست و چپ و تحت و فوق  
نه بیند از آنکه سیاست سلطانی ضرب سخت است بر است و چپ دیدن راضی نمی شود آن مگر بخود  
در گاه سلطانی نظر بخود یا بد یا به سلطان تا سلطان راضی شود نزدیک طلبد چون نزدیک رود چپ بیند  
که هر دو یک ذات آدم اند همچنانکه صورت آئینه چون صورت بالیقین تحقیق گردد لغره همچنین بد فرو  
خود بخود بیند و خود میکند با خود کلام با عارفان را نیست دیگر جز خدا کس و سلام با مراقبه  
لبست و ششم ان الله سمیع عليم یعنی بد رستیکه خدای تعالی شنوا و داناست قاطا اهل مراقبه را  
باید که از جاسوس سلطان معنی آیه مذکوره اسم خودی از زبان بر دارد و چون اسم خودی از زبان  
بر دارد چه بر آرد بجای آنکه بجای خود نشاند چون بجای سلطان نشاند ملک حکومت خود بیند از  
مستی احدیت شب و روز کوس لمن الملک الیوم بعد الواحد القهار چون در شهر احدیت تخت گاه  
کند لازم است که عدالت کند یعنی مستحق را بحق رساند حق چنان چیست که عالم را صورت مرآه و اندو حق  
بینی چیست که بوی گل کرده شراب بنوید حق زبان چیست که اسم غیره نگوید حق گوش چیست که آواز  
غیره نشنود یعنی بشنیدن دوری معشوق راضی نباشد و حق دست چیست که جز خدا نگیرد و حق چیست که

پیچود و دخی سرچیت که سر روید و امانعت ربک فحدث ازین معنی است مراقبه لبست و مصمم  
 ان السدیکل شئی کلیم یعنی بد رستیکه خدای تعالی بهر چیز کلام کننده است فاما اهل مراقبه را باید که از شنیدن  
 نغمه آیه مذکوره خود را بر قص آرد تا بحدیکه پیراهن پاره پاره کند و مستار را بر زمین زند سر یک طرف  
 و چون به پیش آید باید که همچون آواز نغمه بکوش جان خیال دارد خواه عشق خواه فشق خواه نیک خواه بد  
 هر چه خیزد همچون داند و او از خود نیز همچون داند و چون برین عمل کامل گردد هر چه بیند و هر چه بگوید خود  
 بجز از خود دیگر نیست از اسلام احدیت بانگ دبداسے بکل شئی کلیم مراقبه لبست و مصمم  
 ان السد علی کل شئی شهید یعنی بد رستیکه خدای تعالی بهر چیز گواهی دهنده است فاما اهل مراقبه را باید که  
 از شنیدن گواهی معنی آیه مذکوره خود را از خودی نے دعوی کند از قصه خصوصت دوتائی پاک شود و  
 چون از قصه خصوصت دوتائی پاک شود اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له بزبان برخواند مراقبه  
 لبست و کفهم ان السد علی کل شئی قدیر یعنی بد رستیکه خدای تعالی بهر چیزی قادر است فاما اهل مراقبه را  
 باید که از قدرت آیه مذکوره تدبیر بردارد و خود را در بحر تقدیر اندازد و صدف وار شود چون صدف را  
 در تقدیر نے تدبیر گردد و در اسرار دلش پیدا گردد و چون در اسرار دلش پیدا گردد و سینا هم فیه  
 و جو هم من اثر السجود بر صدف تجلی گردد و چون در اسرار بکایت رسد از صدف بیرون ریزد در ان  
 حاش مبادی گردد و خواه در بحر خواه در صندوق هر جا که ماند بطور خود تا هیچ جابرو غالب نیاید بلکه او  
 همه جا غالب چون اهل مراقبه بدین مقام رسد از مستی معدومی انی علی کل شئی قدیر نغمه مراقبه  
 سسی ام و مکروا و مکروا و العزیز الماکرین فریب کرده شد فریب از ان خداوند و آن خداوند  
 بهترین فریب کننده گان است فاما اهل مراقبه را باید که از کرشمه معشوقی معنی آیه مذکوره خود را بر عشقش  
 فدا سازد تا بحدیکه از نیک و بد خوشگویی و بدگویی دشمن و اقران بر و گزارد و تفریق نکند از آنکه این  
 جمله مکر خداست و چون جمله مکرهای خداست پس هر چه هست حق است برو نقصان لازم نمی آید از آنکه  
 بخوشش عشق میگوید کما قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الله لا یواخذ العشاق بالعیب یعنی مراقبه  
 سسی و حکیم هو الله الواحد القهار یعنی خدای تعالی یکی است و قهار است مراد از قهار هر چه در ملک و دیگر را  
 نمیکند ارد فاما اهل مراقبه را باید که از قهر سلطانی معنی آیه مذکوره ملک خود را بگزارد و به ملکی رود که بومی  
 ملک خود نیاید چون بومی ملک خود نیاید بمثال گل گردد و چون بمثال گل گردد و باران رحمت بر و باریدن  
 گیرد چون باران رحمت بر و باریدن گیرد و شجر اسرار بر خیزد و چون شجر اسرار بکمال رسد در ان حین  
 چون بر هر شاخه که نظر کند آن بر هر پیر را همچو خود بیند و چون بر پیر هر طرف همچو خود بیند از مستی احدیت



نوبت سلطانی زند انا الله الواحد القهار مراقبه سی و دوم ان الله يحب المتطهرين بد رستیکه  
 خدای تعالی دوست میدارد پاکان را قاما اهل مراقبه را باید که اشاره از یک معنی آیه مذکوره خود  
 را از خود پاک کند پاکی چه که نفی و اثبات بر کند چون نفی و اثبات بر کند طالب و مطلوب گردد چون  
 طالب و مطلوب بر خیزند مطلق پاک گردد چون مطلق پاک گردد از پاکی نوره بیاکی بر زند الطالب  
 رة والطریق سه مراقبه سی و سوم ان الله يحب الصابرين یعنی بد رستیکه خدای تعالی دوست  
 میدارد صابران را قاما اهل مراقبه را باید که از انجام آیه مذکوره باروتی خود را قید کند که بخلط گاه زرا  
 مرادات رفتن ندهد خیرانهستی و راه غیبتی چه که راست و چپ نگردد و چون راست و چپ نگردد و  
 بقید آید و چون بقید آید از غیریت قید بقید با و باروتی بقید گردد و نوره معدومی بمثال معصوم بر آید  
 الصوفی لاندیبه له مراقبه سی و چهارم ان الله يحب المتقين یعنی بد رستیکه خدا دوست میدارد  
 پرهیزگاران را قاما اهل مراقبه را باید که از پرهیزگاری آیه کریمه مذکوره از خودی پرهیزگار شوند  
 چنان پرهیز کنند که موی خودی نه بیند و موسی خودی نگیرد و موسی خودی نبوید اگر همچنین پرهیزگاری  
 بجا آرد حالش بجا گردد و دران صین نوره حیرانی از مکان لامکان بر زند ماعرفناک حق معرفناک  
 مراقبه سی و پنجم ولا تلقوا باید یکم الی التهلكة یعنی خدای تعالی میفرماید که میندازید دستهای خود را  
 بسوی هلاک قاما اهل مراقبه را باید که ازین معنی آیه مذکوره دست خود به وریای هلاک بیخودی میندازد  
 و چون که دریای خودی بدتر از هفت و دوزخ است همدین معنی محقق تمام و عارفی مقام میفرماید فرد  
 گر تر ابوی نماند از خودیت به هفت و دوزخ پر بر آید از بدیت به پس فرض است که امر خدا بجا آرد  
 و دست خودی نیندازد و چون از خودی بیخود گردد از هلاک و دوزخ خودی خلاص گردد و چون از خود خلاص  
 گردد برضوان تقابوند یعنی جدا گردد چون جدا گردد از فراغت نوره راحت زند لیس فی البخته حور  
 ولا قصور ولا لون ولا عسل ولا نهر الا الله مراقبه سی و ششم ان الله علی کل شئ حکیم  
 بد رستیکه خدای تعالی بر هر چیزی علاج کننده است قاما اهل مراقبه را باید که از خزانه علاج آیه مذکوره  
 و دوا خورد تا مرض بشریت بر خیزد اگر خوردن نداند بدین روش خورد که اول از ماسوی الله پرهیز کند  
 بعده داروی الله بخورد تا مؤثر گردد و مغروری دوتائی بخیزد و چون مغروری بر خیزد فرصت  
 کل شود از خانه خودی بقبله فرصت کل نوره زمان بر آید ان الله مراقبه سی و هفتم  
 و الله علی کل شئ وکیل یعنی آن خدای تعالی بر هر چیز تدبیر کننده است قاما اهل مراقبه را باید که تدبیر  
 معنی آیه مذکوره تدبیر خود را بر دارد و بفرغت و ارکشد خود را بجزا سپارد از آنکه همچنین تدبیر بر سرش باشد

پس تدریجی است باینکه تیر خود گذارشته معصوم طور خود در بخشد و السلوة والسلام مرا قیمة  
 سبی و هشتم العد نور السموات والارض یعنی آن خدای تعالی نور آسمانها و زمین است قاما  
 اهل مراقبه را باید که تجلی معنی آید مذکوره خود را سوار است گرداند تا بعد که پیوسته شده بقیمة  
 و کوه بستی سوخته گردد و کمال گردد و چون کمال گردد از قبولش بچشمان انبیا و اولیا و خاص و عام  
 برسد و چون بچشمان برسد در تجلی چشمان محو گردد و چنان محو گردد که هیچ جایفته نشود بدرجه سکین رسد  
 و درجه سکین مقام است که آن مقام را سرور کائنات و مخیر موجودات التجا کرده اند لهم احسن  
سکینا و احسن سکینا و حشری فی زمرة المساکین مراقبه سبی و حکم قل الروح من امر ربی خداست  
 میفرماید که گوئید خود روح از امر پروردگار است قاما اهل مراقبه را باید که از امر معنی آید مذکوره موت غفلت  
 خود را بپایان زندگانه روح از خداست پس از امر خود جدا باشند جرح گردد و بعد  
 اگر انرج رخ رود از جلالت غیرست لفظ جیم سوخته گردد و آن خدای تعالی رحمن رحیم است  
 از رحم خویش نفقه شفقت بر سر نهاد تا روح گردد پس هر که اعتقلى باشد از چنین صاحب رحمن  
 رحیم هرگز نگرود و اگر برگردد و جز ناک و بی هیچ جای نمی یابد چون جاس دیگر بجز ناک و بی نمی یابد  
 باز نخل می شود پس بهتر همین است که انرج هرگز ندرج نمی آید چون مدح نباید کارش کشاده گردد  
 از دریای عرفان نغمه زندگانه مستقیم که امرت مراقبه رحیم اللی بری ما تشکون خدای تعالی میفرماید  
 بدرستیکه من بیزارم بخیزه که شریک میکند قاما اهل مراقبه را باید که از شنیدن بیزاری معنی آید مذکوره  
 خان و نان خود آتش زندگانه باطوار خانه یک موم نماند چون موم نماند مغلس گردد و چون مغلس گردد  
المغلس فی امان العد گرد و چون مغلس فی امان العد گرد د پس باید که در صحنه شفقت آن پروردگار  
معصوم طور گرد خدای تعالی برود که م فرزند می فرماید که ما قوله تعالی اللی والفقیر عالی مراقبه  
چهارم و یکم و از اعلم الجهر و ای تحتی یعنی در ستیک خدای تعالی میداند آتشکار را و چیز که نهان است  
قاما اهل مراقبه را باید که از فر سلطانی معنی آید مذکوره و بسی خود سلطان کند تا ظاهر و باطن تسلیم  
گرد و تسلیم باطن چرا که نه نشین گردد و ذغیر د ند و عین و تسلیم ظاهر چرا که بسی رو نقید نباشد یعنی کاری  
از کاری و چیزی از چیزی از کار نکرد و تسلیم ظاهر و باطن گرد و چون تسلیم ظاهر و باطن کند در میدان است  
از چون از اد ت گویی سر خود بیش ندارد و تا بجای رساند چون گویی بجای سازد و لا و ت ان بر خیزد مراقبه  
چهارم و دوم و سبح مد اللی السموات و اللی الارض یعنی یا و یکند م خدای را چیز که در آسمان است  
و چیز که در زمین است قاما اهل مراقبه را باید که از خود نای آید مذکوره خود را فر موش کند بشال سنة

و چون همچنین فراموشی حاصل کند، همنش بدین نامی رسد چون همنش بدین نامی رسد در آن چیدند  
 کرد و نامی آوازی کیست اگر چه اسم نمی و نامی یک یک است چون درین مقام رسد نعره لا اله الا الله زمان  
 برخیز و مراقبه چهل و سوم و اما بهمت ربک فخذ یعنی خبر کنیدی بدانچه خدا تعالی داده است از  
 نعمت قاتل اهل مراقبه را باید که از سخاو و معنی آیه مذکوره بخل خودی بردارد تا سخی گردد و بخل چه خوانند  
 نیستی را محافظت کند از سخاو و سخاو و که خوانند هستی بر باد و دوزدان خطرات هوای فارغ بنشینند  
 پندار نفسانی برخیز و چون پندار نفسانی برخیز و بر تخت ربانی بنشیند چون بر تخت ربانی بنشیند از غیبت  
 بادشاهی نعره انصاف زند انجیل عدو الله و لو کان زاهداً و اسخی حبیب الله و لو کان فاسقاً مراقبه  
 چهل و چهارم و نهی النفس عن الهوی فان کینه هی الماوی یعنی هر که باز دارد خود را از هر  
 و معصیت باز هوائی نفس پس بدینیکه بهشت جائی اوست قاتل اهل مراقبه را باید که از بازداشت  
 معنی آیه مذکوره خود را از دوزخ هستی باز دارد و بهشت نیستی در رسد شهباز عالم غیب گردد و چون  
 شهباز عالم غیب گردد در اسکان طیران نماید چون در امکان طیران نماید وجود خود را معشوق خود  
 بیند و خودش عاشق گردد و از حرارت عشق نعره معشوقی بر زند محمد رسول الله مراقبه چهل و پنجم  
 فادخلی فی عبادی و ادخلی جهنمی خدای تعالی میفرماید که در آید بندگی پاپس در آیی در بهشت قاتل اهل مراقبه  
 را باید که از بزم معنی آیه مذکوره خود را در آید چون در آن بزم بصدق در آید بنده گردد و بنده چه که  
 اختیار خود بر بندد و هر که اخبار خود را بستاند بنده نیست و بنده مراد بنده شده است هر که بند مراد بگسلد آن را  
 بنده گویند چون بند مراد بگسلد و بهشت نامرادی در آید چون بهشت نامرادی در آید ثمر و رخت طوبی  
 چیدند چون ثمر طوبی پسند آید موت گردد و چون لایموت گردد و در یابی معرفت موج زند و لا اله الا الله الحق  
 بیرون برد مراقبه چهل و ششم علم الانسان الم یعلم یعنی خدای تعالی بیا موخت آدم را  
 آنچه نمیدانست قاتل اهل مراقبه را باید که در مدرسه استاد معنی آیه مذکوره در آید و کتاب لا اله الا الله  
 محمد رسول الله پیش گیرد استاد سبق فرماید که نیست هیچ کس بخیر فوات واحد بعده باید که عقد محمد  
 رسول الله استاد حاصل کند چون به استاد بگرم خویش جواب راست فرماید خدا و محمد را بمثال آب برف  
 نماید اگر طالب علم تیز خرم باشد از فرسودن مثل برف و آب وجود برف خود را در بحر احدیت اندازد  
 و در الزامین خدا و محمد را بمثال موج و دریا از مطالعه خود و دریا بد چون مطالعه غلبه گیرد و از ذوق  
 مستی بربان قمار کند هر یک وجود و چون برف است روح همچون آب اندک فکر یک بکنی باز بر  
 جواب علم الانسان الم لا یعلم ازین معنی است مراقبه چهل و هفتم لن تناووا لبر حتی تفقهوا اما تحبون

خدا ای تعالی میفرماید هرگز نخوابیدرسید نیکوکاری را تا آنکه خرج کنید شایسته که محبت دارید  
 بآن چیز تا اهل مراقبه را بایده از غنیمت معنی آیه مذکوره خود را غنی مطلق سازد و غنی مطلق گفته  
 خود مانند خدا چون هیچ مانند احتیاج بر خیزد از آنکه احتیاج در دینی است برگاه که بکشد  
 احتیاج بچنانکه غنی کل گردد از مستی غنیت کل آگاهش بر کل رساند هو الله الغنی و انتم الفقراء  
 مراقبه چهل و هشتم قل هو الله احد الله الصمد یعنی بگوئید محمد که خدای است و پاک است  
 تا اهل مراقبه را بایده که در بحر احدیت معنی آیه مذکوره وجود خود را بیندازد تا بحدی که غرق شود  
 چون غرق شود هیچ مانند اول نه آخر نه ظاهر نه باطن نه وحدت نه کثرت چون هیچ بماند آن  
 زمان مطلق گردد چون پاک مطلق گردد تا الله احد الصمد گویان بر خیزد مراقبه چهل و نهم  
 الحمد لله رب العالمین یعنی سپاس مستائش مر جلدی راست خدای آنکه پروردگار جهان است  
 تا اهل مراقبه را بایده که خرم شای معنی آیه مذکوره خود را در آرد تا حق تعالی را بشنود چون  
 همچنین شای میر آید حروف علت از میان بر خیزد و چون حروف علت از میان بر خیزد  
 خدای تعالی از کرم خویش علم احدیت پیش و استاد کند چون علم احدیت استاد شود از خود  
 جدا گردد ملک لایزالی در بساط خود بیند چون ملک لایزالی در بساط خود بیند پندارستی احدیت خود  
 نتوان کرد الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین مراقبه پنجاهم احد تا اهل  
 مراقبه را بایده که معنی احد غور کند و معنی احد آنست که جمله ایست چون جمله آن بدان پس هیچ  
 مانند مطلق نه تعین گردد و چون مطلق نه تعین گردد و همیشه نه تعین گردد و در بیان سلسله  
 عالییه نقشبندییه اول مرید را بایده که اراده بخدمت شیخ آرد و شیخ را بایده که استخاره فرماید  
 استخاره چنانست که دو رکعت نماز بگزارد و بعد از نماز رختن صد بار سبحان الله و الحمد لله  
 بعد صد بار و الحمد لله اکبر صد بار کلمه طینه صد بار استغفار خوانده بعد از آن سخن بگوید و بدست  
 راست خواب کند فردای روز دیر از که گوید کشف شیخ را بایده که اول مرید را توجه دهد و تلقین دین و  
 اسلام کند بعد از آن بگوید که مرید من شیخ شدی و او را مرید شیخ خود کند و ذکر قلبی بگوید بتصور اسم  
 ذات که بر قلب خود گفته باشد تا اسم بر جوار قلب خود متکلم شود و جوار قلب آن گوید یا کشف و قتیکه  
 مرید را بتصور اسم ذات یا بیا د قلب مشغول کند انگاه از نگاه داشت آن فرماید و از ادکار و اشغال  
 که قبل ذکر قلب گفتن داشت منع فرماید تا تصور ذکر در قلب وی متکلم مسمی گردد کشف مرید را سه چیز  
 ضروری بود و ام راتبه و مستمر بیا و ذکر و همیشه با وضو بودن زیرا که دوام راتبه فیوض و برکات

در بیان سلسله عالییه نقشبندییه

شیخ بروی میرسد و در ستمتر از ذکر تصور وی تمام میشود و در همیشه بودن وضو نور قلب آن زیادتر گردد کشف سالک وقتی که ذکر قلب را بر مرتبه رساند که در حالت خوردن و گفتن و خفتن و رفتن غافل نشود نگاه ذکر لطیفه گویند درین لطیفه آن قدر نگاه داشت دارد که ذوق و شوق با وسع جان تعالی و بر ابر مرتبه پیدا آید که از ذوق و شوق شب و روزی آرام بود کشف بعد از ذکر لطیفه نفس ذکر لطیفه روح گوید سالک را غلبه ذکر در لطیفه قلب بیشتر همیشه باشد از لطیفه نفس و ذکر لطیفه نفس غالب تر بود و ذکر لطیفه سرخنی تر از ذکر لطیفه روح بعد از ذکر لطیفه سر او را ذکر لطیفه خفی و اخفا گویند وقتی که بر شش لطیفه دسے ذاکر گردد ذکر سلطانی گوید و آن تصور سالک سایر وجود از روز و گداز و مراقبه ذکر منتهی است اما ذکر سلطانی ازین شش ذکر را قدیم گاه نباشد کشف نفی و اثبات سالک را در طریقه عالیه نقشبندیه بدو قسم باید گفت قسم اول را نفی و اثبات صغیر قسم دوم را نفی و اثبات کبیر گویند نفی و اثبات صغیر در حالت ذکر قلب گوید و آن چنان است که نفس را در زیر ناف بند کند و لا را از تحت کتف چپ شروع نماید تا لطیفه روح رساند و لا العبد را از روح گرفته بقلب زند و در ضمن تکرار کلمه معنی نفی و اثبات را تصور کند و تکرار کلمه طاق میکرده باشد چنانچه از سه تا بست و یک رساند و از آن بیشتر نگذارد و اگر قوت نگاه داشت نفس بیشتر یابد مد را دراز کند و بعد از گذشتن هر نفس محمد رسول الله گفته باشد و سه مرتبه بگوید هیچ چیز نمی خواهم جزا العبد مقصود من اوست محبوب من اوست در سر و عشق سه مرتبه در و در فرستد هنگامی که اراده خواستن کند فاتحه بار و اح خواجهان بخواند و نفی و اثبات کبیر بعد از ذکر سلطانی بگوید کیفیت آن چنان است که بعد بند کردن نفس لا را از لطیفه نفس تا به لطیفه خفا که در مغز سر است رساند از آنجا بر سر لطیفه روح برده لا العبد را بر لطیفه قلب زند و مراعات آداب در نفی و اثبات که یاد کرد گوید و آن یاد نسبت به تصور و توهم اسم چرا که در یاد از ذکر بگذرد رفتن است پس یاد و جل شأنه سالک را باید به نگاه داشت آن امر فرماید تا ما سوا که به خاطر اوست بالکل مرتفع شود و بجز یاد وی تعالی دیگرے را در خواطر گاه قلب وی جائی نماند و خود را به تکلف بر آن میداشته باشد تا هنگامی که نه تکلف شود و یاد گیر و شغل حضور که حاضری و ناظری بامنی نه کیف سالک را حضور لی مع الله حاصل آید و این سالک را حضور ظلال حضور واجب تعالی باشد و این حضور در نماز بیشتر آید از نماز و ظهور این از جذب بود که سالک را بظلال اصل حضور ذوق میسر دارد و درین حضور ذوق و شوق و ولوله و جوشن پیش باشد از ذکر یاد و مرتبه این حضور فوق بود از مقام

ذکر یاد و حضور را خوف بسیار بود چه در اقوال و افعال و این حضور از کمالات و ولایت اولیاء  
 ست قدس السلام العزیز بعد از شغل حضور سالک را شغل فنا گوید باین عبارت که من  
 در همه عالم بیچشم موجود مطلق او تعالی است جل شانہ باید کہ سالک حتی خود را و ہستی عالم را نزد  
 ہستی واجب الوجود عدم انکار و تاہنگامی کہ خود را و عالم را فراموش کند و لیسان ماسوا  
 از بیجا تحقیق آید بنا بر آنکہ ماسوا دانستن خود و عالم است و قتیکہ زوال علم بر ہستی خود و ہستی  
 عالم پیدا آید نگاہ ویرانیان غیر سجاہ تعالی منحقق و مقرر است کشف بعد از شغل فنا این  
 شغل اورا تلقین کند کہ اوست اوست بلکہ از دست ازین شغل سالک را در سے از معرفت  
 توحید بکشاید و بروے دو مرتبہ توحید تجلی گردد و یک توحید وجودی و یک شہودی چہ از شغل  
 اوست اوست توحید وجودی شود از شغل ہمہ از دست صاحب توحید شہودی شود و ازین  
 ہر دو حال بقطع یک دیگر حاصل آیند مر سالک طریق را اما معتبر نزدیک بعضی نقشبندیہ توحید  
 شہودی بود نہ توحید وجودی بخلاف طریق دیگر کہ درین عصر اند توحید وجودی نزدیک شان معتبر  
 باشد از توحید شہودی کشف بعد ازین شغل وی را بعدیت صرف توجہ فرماید کہ وی را ازین توجہ  
 فانی فنا حاصل آید بلکہ توجہ ہم مانند توجہ تاہنگام است کہ از وے عین و اثر باشد و قتیکہ عین و  
 اثر باشد اینجا فنا حقیقی حاصل آید و بعضی این فنا را فنا فرما گویند و بعضی این فنا را فنا نفس نامند  
 و این فنا بحر تجلی ذات امر سالک تحقیق نشو و کشف سالک را بعد فانی حقیقی شغل از تجلیات بگوید کہ  
 تجلی ذات تو بر تجلی صفات تو بر صفات ما و بر سالک در ہر یک مہر تجلیات و جب جل شانہ ہر سہ  
 قسم ظاہر شود اول تجلی افعالی اندر بردہ غیب تجلی گردد و در تجلی افعال واجب افعال سالک  
 نماید و تجلی دوم تجلی صفاتی است کہ باران تجلی آن صفات سالک عدم گردد و تجلی سوم ذاتی است کہ  
 نمایان شدن آن ذات سالک رو بہ اشتہار آرد از سالک نہ اثر ماند و نہ عین کشف سالک بعد از  
 ذکر سلطانی تصور سے کشف گوید چنانکہ او در تصور اسم ذات و ہر لطیفہ بطریق نے کیفیت فروماند  
 و این سالک را نسبت بہ واجبی جل شانہ از وے نے کیفیت حاصل آید و درین شغل باید کہ سلوک  
 را در ضمن جذبہ تمام نماید و فانی الشیخ را نیز بعد از ذکر سلطانی حاصل کند زیرا کہ نے فانی شیخ  
 بہ فانی فی السلام رسیدن محال است کشف وقتی کہ سالک از تجلیات و ظہورات مہوہات خیالی گردد  
 او را این شغل گوید کہ می بینم او را نے کیف و نے جہت و ازین شغل سالک صاحب مشاہدہ گردد  
 و وی تعالی جل شانہ را در ہر ذرہ از ذرات مشخصات مشاہدہ کند چنانچہ مولانا جلال الدین رومی

نیز اشاره باین کرده اند **سرو** هر کرا از سینه گرد و فتح باب ۴۰ او ز هر ذره به بنید آفتاب ۴۰  
 و بعد منقطع شدن این مشاهده وصل عریان است که کنایت ولایت اولیا را همین جاست **کشف** بعد  
 وصل عریان تا یافت صرف توجه بسوی سرفریاد و آنچه در شهود او آید حق سبحانه و تعالی را و راسی  
 آن و اندوخت صفات او را از ادراک و فهم و حس خارج یابد مؤید این حال این بیت است **فرو**  
 آنچه تو بینی همه هیچ است هیچ ۴۰ بنده آنم که نمی بینش ۴۰ مورد این حال را تا یافت صرفی نه  
 شائبه ملاحظه یافت حاصل است تا در یافت خود از زوای نفس الامر نباشد اگر چه از روی کمالات  
 ویرا حاصل بود این مرتبه یافت از ولایت فرشتگان است از روی صورت بود نه از حقیقت  
 کشف ظهور ولایت کبری بعد ولایت علماست چو آنکه تا یافت صاحب صاحب یافت میگرد پس  
 تا یافت فرون تربود از یافت و نسبت تا یافت در مرتبه مجهول الکلیف باشد و نسبت یافت در مرتبه  
 معروم الکلیف از اینجا است که ولایت کبری ذات در پرده صفت هو الظاهر ملحوظ است و حضور  
 علم حضور و حضور حضور در آن ملاحظه واقف بخلاف ولایت علیا که ذات ملحوظ در پرده هو الباطن  
 است و تا یافت یافت خورسندست بلکه صاحب مقام نفس تا یافت یافت واجبی را محال لایکن  
 میدارند این از کمال تنزیه و تقدس ولایت علماست **کشف** بعد از ولایت کبری سرور کمالات  
 نبوی است و در کمالات نبوت عدم یافت و تا یافت بود زیرا که صاحب کمالات نبوت را معیت  
 و اقربیت بذات وی تعالی جل شأنه حاصل آمده است که در آن معیت نه یافت است نه تا یافت  
 بنا بر اتحاد بیچون به بیچون ازان که حقیقت انسان بیچون است و قتی که به بیچون بیچون است پس  
 نسبت معیت حاصل گردد و از اینجا او را عدم یافت و تا یافت هر دو حاصل شود و مرتبه حق یقین  
 در متوطن بتام انجامید این است نهایت سلوک بدانکه در سلسله عالیة نقشبندی بنای کامرسته  
 طریق قرار یافته **اول** طریق توجه و مراقبه معنی بیچون و بیچگونے شنبه و نه نمون که آن را  
 اسم بهارک **المد** مفهومی میشود نه توسط عبارت عربی و فارسی و غیرهما ملاحظه نمایند و جمیع  
 مدارک و فوائد آن متوجه شوند تا نه تحلف دوام آگهی دست دهد و بفشار فکاشد و هم طریق رابط  
 است و آن توجه بصورت شیخ است که **فانی فی المد** و **بانی** بالمد چنانچه غیبت و بیخودے  
 روی نماید و صورت آن بر رخ که جهت شکل او است از نظر ساقط شود و در بحر شهود ذات و حق  
 سبحانه جل شأنه جانب علو است بیفکند شوم طریق ذکر لا اله الا المد است بطریق خفیه که  
 جامع معنی نفی و اثبات است طریق اول اعلی است لیکن حصول آن پیش از تصرف جذب در وجود مالاک

تذکرے وارد و دوم کہ طریق رابطہ است اقرب طریق و منشا ظهور عجائب و غرائب است و سوم  
طریق احکم و اساس کار روی محکم است اصل در سلسلہ نقشبندیہ این ذکر است کہ العاقبت کند  
زبان را بگنگ و جس بکن و شروع بکند از کلمہ لا در حالتی کہ ابتدا آکنده است از ناف و  
کشندہ است آن را بجانب دماغ بعد از ان میسل و ہر یک کلمہ الہ بجانب کتف یمن و یا لا الہ سجاہ  
یسار پس بضر قوی بر فضاے دل زند بختی کہ آثار ضرب بر جسد ظاہر شود و صورت این  
ذکر چنین پیدا شود کہ در حفظ محسوس نمائی و این صورت کہ کلمہ لا است پس این صورت فکری  
خود را نیست نفی کند و حق را ثابت کند و بہ لسان قلب بگوید الہی انت مقصود می  
رضاک مطلوبی و می باید کہ بر ظاہر سالک پیچ حرکتی درین نفی و اثبات محسوس نشود  
و در بر جس او تار از کار نماید در نہیتی کہ تفریح نفس خواهد کند محمد رسول اللہ بزبان  
قلب بگوید و اثر این ذکر این است کہ مفتی گردد بہ نفی و مثبت گردد بہ اثبات چون عدد اگر  
متجاوز از بست و یک شود و اثر آن بر و مترتب نشود و پیچودی و محویت روی ننماید پس  
از سر گیر و کہ در شرط خطا گردد و البتہ این ذکر حالت اثر خود است \*

**فصل نوزدهم در ذکر جانوران** - در بیان شکر خورہ و غیرہ شکر خورہ حضرت بندگی پید  
محمود و قدس المدسرہ جنگل پلاس خواجہ بودند کہ پدر ایشان را برائے تعلیم علم زودہ بودند کہ  
حضرت ایشان طاقت تاب آوردن نتوانستند از مادر و پدر جدا شدند خود را در بادویہ انداختند  
ایشان را پیچ علمی و فکرے و ذکرے و معرفتی حاصل نبود و مخوم شدہ در زیر درختی رفتہ نشست  
بعد از سوم روز شکر خورہ بران درخت نشست و **توئی توئی توئی** آغاز کرد سیرا آوا  
جانور بسیار خوش آمد بہان نوع **توئی توئی** آغاز کردند بعد از یک سال سکا شفعہ شد و جلسہ  
معین نیست و م را نگاہدار و چندان **توئی توئی** بر عبت کنند کہ بی طاقت شود چون طاقت نماید  
باز از سر گیر و ذکر چغندر مولانا روم از حضرت شمس تبریز نقل کردند کہ جانورے بر کنگرہ  
عش نشسته سرنگون کردہ ذکر میکرد باید کہ جلسہ معبود نگاہدار و **حقیقہ حقیقہ حقیقی** گویان سہ ضرب  
جانب راست بتصور یا رحمن یا رحیم یا رفیع و **لیقہم لیقہم لیقہم** گویان سہ ضرب جانب  
چپ بتصور یا بدیع یا باعث یا بدو ح و **حقیقہ حقیقہ حقیقی** گویان سہ ضرب جانب  
پیش کند بتصور یا قدوس یا سبحان چون اذکر باین ذکر مشغول شود ظاہر  
زبان آن الفاظ بگوید و باطن باین اسما حق تعالی را متصور باشد فائدہ این ذکرے نہایت است

فصل نوزدهم در ذکر جانوران





و اگر از کتف چپ پدید شود آن نور ملائکه کاتب سینه است اگر نوری در اتصال کتف چپ  
نظار شود آن نور ابلیس است و نیز اگر از چپ بینی که پیرے معروض و تسبیح بدست گرفته شده  
آید ملائکه آن ابلیس است و اگر نوری از بالای ابلیس ظاهر شود بعد رفتن او حضور در خاطر  
ماند و اشتیاق در طلب غالب بود آن نور از حضرت صمدیت است اللهم ارزقنا و ابکم  
و اگر نوری از بالای سینه و ناف ظاهر شود و رنگ آتش و دود دارد آن خمس است  
و اگر در نوری از دل ظاهر شود اگر سفید باشد که هر نوری از دل پس آن نور ول است و اگر  
سفید خالص باشد پس آن نور روح الاعظم است که در دل طالب بخشی کرده هیأت  
خود نموده و نور سے که بصورت آفتاب باشد آن نور روح است و اگر بصورت قمر باشد آن  
نور ول العظمیٰ مدد مالک دائم باید که خاطر نگاه دارد و نگذارد که خاطر او بجای رود هر جا که رود  
حالش می آرد و چنانکه پیش بجای نرود مگر بامدی رود تا در اندرون وی نوسه پیدا آید بمقدار  
ستاره و آن ستاره بمقدار ماه شود و آن ماه بمقدار روزگار و مجاهده و از کار بسیار  
بچون آفتاب گردد تا او را بیش حاجت بفرستد و اندیشه نباشد و همه چیز او را معائنه گردد اما حاکم  
صادق بهیچ یکی از این انوار سرفروزد نیارد و انشراح نگیرد.

**فصل بست و یکم در علامت آوازها** علامت آواز شیطان در حمانی نیز باید دانست اگر  
آواز از طرف پیش آید بدانکه رحمانی است و از طرف پس آید بدانکه شیطان است و اگر  
آواز از جانب راست آید بدانکه رحمانی است و اگر آواز از جانب چپ بیاید بدانکه شیطان  
است اگر آواز از جانب آسمان بیاید بدانکه رحمانی است و اگر آواز از جانب زمین بیاید بدانکه  
شیطان است و اگر آواز از جانب شکم آید بدانکه او پیران التجا نماید اگر رحمانی بود باز بیاید  
و اگر شیطان بود دفع شود و الله یقول الحق و هو یهدی الی سبیل الرشاد.

### خاتمة الطبع

الحمد لله که دینان فرخی توانان کتاب فیض انساب تزکیه القلوب الملوته نظام القلوب از تصنیف مالک مالک  
طریقت داتق اسرار حقیقت حضرت مولانا نظام الدین اوردنگ آبادی شتی قدس سره بخط خوب بجا نذر مغرب  
بمنهج تام و متقیه الا کلام از انعام خانبه لوی محمد عبدالاحد صاحب سلمه اللہ تعالیٰ حسن الطبع یافته معلوب خواطر عاشقین مغرب  
طابع کالین گردیده

فصل بست و یکم در علامت آوازها